

## انقطاع وحی؛ افسانه یا واقعیت

عبدلأحمد میرزایی\*

### چکیده:

در این مقاله سعی شده است به مسئله انقطاع وحی «فترت» که رابطه وثیقی با تفسیر، علوم قرآنی، تاریخ و کلام دارد، به طور همه جانبه پرداخته شود، بعد از بیان ضرورت بحث، به بررسی موارد استعمال فترت در قرآن و معانی مقصود از آن در این بحث و بررسی لغوی و اصطلاحی انقطاع، فترت و وحی توجه شده و در ادامه در هفت بخش مطالب تحت عنوان اسباب فترت، چه کسی پیامبر ﷺ را شماتت و سرزنش کرد، مدت زمانی که قطع وحی طول کشید، حالات پیامبر ﷺ در این داستان، پیامدهای پذیرش فترت و انقطاع وحی. حکمت‌هایی که برای فترت بیان شده است، آیاتی که در مورد آن‌ها ادعای فترت شده است مطالب بیان شده است.

### کلید واژه:

پیامبر، وحی، نزول وحی، انقطاع وحی، فترت.

\* دانش پژوه کارشناسی ارشد فقه و معارف مجتمع آموزش عالی المصطفی ﷺ - مشهد مقدس.



یکی از مباحث پیرامون وحی انقطاع آن و به اصطلاح فترت است افزون بر جنبه ارتباط که به علوم قرآنی دارد به مباحث تاریخی «سیره» رجال، تفسیر، کلام نیز مربوط می‌شود. آیا ممکن است جریان یا جریانات موجب قطع ارتباط جبرئیل و پیامبر شود؟ و در صورت امکان آیا چنین چیزی اتفاق افتاده است؟

این مسأله آن طور که باید بررسی شود، مورد توجه و نقّادی قرار نگرفته است. در حد تتبع و بررسی نگارنده فقط در سه اثر مقداری به تحلیل و بررسی این مسأله پرداخته شده است.

اول: محمد بن یوسف صالحی شامی.<sup>۱</sup>

دوم: آیت الله جعفر سبحانی در چند کتاب خودش آن را بررسی و افسانه وضّاعان می‌داند که برای بد نامی پیامبر ﷺ و... بیان نموده‌اند.<sup>۲</sup>

سوم: آقای سید محمد داوود علوی که در مقاله‌ای به بررسی فترت پرداخته است.<sup>۳</sup>

در کتب گذشتگان بدون بررسی و به صرف نقل جریان یا جریاناتی که ادعا می‌شود موجب قطع وحی شده اکتفا شده است، نگارنده در نظر دارد به این مسأله از زوایای متعدد نگاهی بیندازد که آیا چیزی به نام فترت اتفاق افتاده است یا خیر؟ و آیا آنچه به عنوان فترت ادعا می‌شود با زندگی پیامبر ﷺ و مقام رسالت سازگار است یا خیر؟

قبل از ورود به بحث چند نکته را باید یاد آور شویم.

**الف:** انقطاع وحی در قرآن استعمال نشده است ولی واژه فترت یک بار در قرآن به کار رفته است که که البته ربطی به بحث ما ندارد.

**ب:** انقطاع وحی در چند جا استعمال می‌شود.

**۱- ب:** در فاصله بین دو پیامبر ﷺ که وحی قطع و انسان‌ها از ارتباط با عالم بالا محروم می‌شوند که در قرآن نیز واژه فترت در تنها جایی که آمده به همین معنا استعمال شده است.

**۲- ب:** قطع شدن وحی بعد از رحلت پیامبر، در اینکه مطلق وحی تا قیامت قطع شده است، یا فقط وحی تشریحی و رسالی قطع شده و بعد آن نیز ملائکه به زمین می‌آیند و برای بندگان مخلص خداوند اخباری می‌آورند که بزرگ‌ترین شاهد آن شاید بتوان گفت سوره



مبارکه قدر است «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهِ مِنْ كُلِّ امْرٍ»<sup>۴</sup> زیرا شب قدر در هر سال است و طبق این آیه شریفه ملائکه و روح نیز در آن شب به زمین نازل می‌شوند و پیام‌های می‌آورند، اختلافی است بین شیعه و اهل سنت البته که مورد بحث ما نیست.

**۳-ب:** نزول تدریجی قرآن که یک امر مسلم و قطعی است و قطعاً بین دفعات نزول فاصله‌هایی ایجاد می‌شود، در غیر این صورت تدریج معنا ندارد یعنی لازمه تدریج فاصله شدن است.

**۴-ب:** قطع شدن وحی در اوایل بعثت پیامبر ﷺ، و برای آن سبب نزول‌هایی بیان شده است که خلاصه حاکی از نوعی مجازات برای پیامبر ﷺ می‌باشد. از بین این چهار معنا، تنها معنای چهارم مقصود و مورد نظر ما می‌باشد، سه معنای دیگر ربطی به بحثی ما ندارد چه مسلم باشد یا اختلافی فرقی نمی‌کند.

### ج: انقطاع در لغت:

انقطاع از ریشه قطع، و قطع به معنای «الْقَطْعُ: إِبَانَةُ بَعْضِ أَجْزَاءِ الْجِرْمِ مِنْ بَعْضِ فُضْلًا» جدا کردن بعضی از اجزاء جرم به خاطر زیادی بودن آن»<sup>۵</sup> می‌باشد: «و انقطاع کل شیء: ذهاب وقته» انقطاع هر چیزی از بین رفتن زمانش می‌باشد<sup>۶</sup> «و فلان منقطع إلى فلان: أي لم یأنس بغيره» فلانی به سوی فلانی منقطع شده یعنی به غیر او انسی ندارد» و انقطع الغیث: انحبس» باران قطع شد یعنی حبس و گرفته شد.<sup>۷</sup>

### د: فترت در لغت و اصطلاح:

**۱-د:** «هو لّین وضعف بعد الحدّة والسبق»<sup>۸</sup> فترت نرمی وضعفی است که بعد از شدت و تلاش به وجود می‌آید.

**۲-د:** «الفترة: الانكسار والضعف»<sup>۹</sup> فترت شگستن و ضعف است.

**۳-د:** «سكن بعد الحدّة»<sup>۱۰</sup> فترت سکون و آرامش بعد از شدت می‌باشد.

**۴-د:** «الفترة مقدار ما بین طرف الابهام وطرف المشیر»<sup>۱۱</sup> فترت فاصله بین انگشت

اشاره و جایی که به آن اشاره می‌شود است.



**۵-د:** «الفترة ما بين كل رسول الى رسول»<sup>۱۲</sup> فترت فاصله زمانی است که بین دو

پیامبر ﷺ که پیامبر ﷺ دیگری نیامده باشد.

**۶-د:** «الفترة جمع فترت» آتش بس و متار که جنگ است.<sup>۱۳</sup>

**۷-د:** فترت فاصله میان دو زمان، مرحله انتقال است.<sup>۱۴</sup>

چنانکه ملاحظه می‌شود در تمامی این معانی یک جهت مشترک دیده می‌شود که آن بین دو چیز بودن و یا حالتی که بعد از آغاز عارض چیزی شود می‌باشد و اصلاً طبیعت بشری چنین است که اول کاری را با شدت شروع می‌کند و بعد از چندی کند و سست می‌شود، اگر بعد از این مرحله دوباره اوج بگیرد معمولاً به جایی خواهد رسید یعنی فراز و فرود لازمه هر حرکتی است.

همین ویژگی در معنای اصطلاحی فترت نیز به چشم می‌خورد، اول وحی شروع می‌شود و پیامبر ﷺ مطمئن است و بعد وحی قطع می‌شود و پیامبر ﷺ مضطرب است تا وقتی که بار دیگر پیک وحی می‌آید و پیامبر ﷺ را تسلی می‌دهد، زیرا فترت در اصطلاح علوم قرآنی به زمانی گفته می‌شود که وحی از پیامبر قطع شده، بر اثر اسبابی که برای آن بیان شده، و بعداً دوباره نازل می‌شود.



**هـ: وحی در لغت و اصطلاح:**

وحی در لغت به معنای: «وحی: يقال: وَحَىٰ آى: كتب. و أوحى الله إليه، أى: بعثه. و أوحى إليه: ألهمه. و زكريا أوحى إلى قومه، أى: أشار إليهم. و الوحى: السرعة»<sup>۱۵</sup> کتابت، بعثت، الهام، اشاره، و سرعت، آمده است

«وحى: الوَحْيُ: الإِشَارَةُ وَ الكِتَابَةُ وَ الرِّسَالَةُ وَ الإِلْهَامُ وَ الكَلَامُ الخَفِيُّ وَ كُلُّ مَا أَلْقَيْتَهُ إِلى غيرك. وَ الوَحْيُ: مَا يُوحِيهِ اللهُ إِلى أَنْبِيَائِهِ»<sup>۱۶</sup> وحی به معنای اشاره، کتابت، نامه، الهام، صحبت مخفیانه و درگوشی، و هر چیزی که به غیر خودت القا کنی می‌باشد.

«قال أبو إسحق: و أصل الوحى فى اللغة كلها إعلام فى خفاء، و لذلك صار الإلهام يسمى وَحْيًا؛ قال الأزهري: و كذلك الإِشَارَةُ وَ الإِيْمَاءُ يسمى وَحْيًا وَ الكِتَابَةُ تسمى وَحْيًا»<sup>۱۷</sup>

ابواسحاق گفته: اصل وحی در لغت به معنای مخفیانه خبر دادن است، برای همین الهام را وحی گفته‌اند. زهری گفته همچنین ایما و اشاره و کتابت را وحی گفته‌اند.

وحی در اصلاح علوم قرآنی به چند معنا آمده که بعضی تا هفت معنا شمرده‌اند<sup>۱۸</sup> که یکی از این معانی سخن گفتن خداوند با انبیا و یا به عبارت دیگر وحی رسالی است که طبق نص قرآن بر سه قسم می‌باشد. «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ عِلِّيِّ حَكِيمٌ»<sup>۱۹</sup> و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی می‌فرستد و به فرمان او آنچه را بخواهد وحی می‌کند چرا که او بلندمقام و حکیم است.

در بحث فترت، اختلافات عمده‌ای وجود دارد که آن را در چند بخش دنبال می‌کنیم.

بخش اول: اسباب فترت.

بخش دوم: چه کسی پیامبر ﷺ را شماتت و سرزنش کرد.

بخش سوم: مدت زمانی که قطع وحی طول کشید.

بخش چهارم: حالت پیامبر ﷺ در این داستان.

بخش پنجم: پیامدهای پذیرش فترت و انقطاع وحی.

بخش ششم: حکمت‌هایی که برای فترت بیان شده است.

بخش هفتم: آیاتی که در مورد آن‌ها ادعای فترت شده است.

## بخش اول: اسباب فترت

در مورد اسباب که برای فترت بیان شده اختلاف و اضطراب شدیدی وجود دارد که آن‌ها را با نقدهایی که به نظر می‌رسد در ذیل می‌آوریم.

**الف ۱:** بعضی از مسلمانان بندهای انگشتان‌شان را پاک نمی‌کردند و ناخن‌های

خودشان را نمی‌گرفتند، وقتی از پیامبر ﷺ سؤال شد چرا جبرئیل نمی‌آید؟ پیامبر ﷺ جواب فرمود: چگونه جبرئیل نازل شود در حالی که شما ناخن‌های‌تان را نمی‌گیرید؟!<sup>۲۰</sup> یعنی چون مسلمانان بهداشت را رعایت نکردند وحی قطع شد.



## نکات:

**اول:** چنانکه از روایات به دست می‌آید این داستان مربوط به اوائل بعثت پیامبر ﷺ می‌باشد در آن هنگام مسلمانانی نبودند تا رعایت نکردن بهداشت از طرف آن‌ها موجب قطع وحی گردد.

**دوم:** آشکار است که احکام اسلام به تدریج نازل شده است یعنی اعمال در اول حکمی نداشت کم کم و آهسته آهسته احکام آن‌ها بیان شد. رعایت بهداشت، حکمش در اسلام استحباب است و ترک آن کراهت دارد، چطور شد در آن هنگام آن هم آن قدر زود مجازات و مؤاخذه شد؟!

**سوم:** اصلا امر به رعایت بهداشت جزء اوامر ارشادی می‌باشد که ثواب و عقابی جدای از فائده و ضرر که در آن شیئی می‌باشد ندارد و کسی هم ادعا نکرده است که ضرر رعایت نکردن بهداشت توسط مسلمانان قطع وحی از پیامبر ﷺ می‌باشد.

**چهارم:** اگر قرار باشد رعایت نکردن بهداشت (که تا آن زمان حکمش معلوم نیست چه بوده) توسط مسلمانان علت مجازات پیامبر ﷺ و قطع وحی باشد، مسلمانان و نیز پیروان دیگر پیامبران هر روز هزاران گناه انجام می‌دادند و می‌دهند مثل دروغ، خیانت، غیبت حتی قتل و... و هیچ کس در هیچ جای تاریخ ادعا نکرده است که پیامبر ﷺ و یا پیامبرانی به خاطر چنین چیزهای (اعمال امت خویش آن هم در مستحبات) مجازات شده باشند و یا علت قطع وحی شده است چطور است پیامبر اسلام ﷺ چنین مجازات می‌شود آن هم به خاطر مستحبات مجازات شود اما به خاطر محرمات عقاب نمی‌شود؟ البته که خیلی عجیب است!

**پنجم:** در اسلام و تمام ادیان و در نزد عقل و عقلا، مجازات برای کس یا کسانی است که عمل و یا اعمال خلافی انجام داده‌اند و شامل دیگران نمی‌شود به تعبیر مشهور «بیز از لنگ خود آویزان و گوسفند از لنگ خود آویزان است» در غیر این صورت مصداق این شعر می‌شود

گنه کرد در بلخ آهنگری / به شوشتر زدند گردن مسگری

**ششم:** از لحاظ عقلی چه رابطه‌ای می‌تواند بین رعایت نکردن بهداشت از طرف مسلمانان و قطع شدن وحی از پیامبر ﷺ وجود داشته باشد؟ و چه تلازمی بین این دو وجود دارد؟



**ب ۱:** یهود از پیامبر ﷺ در مورد داستان ذوالقرنین، اصحاب کهف، و روح سؤال کردند پیامبر ﷺ فرمود فردا جواب شما را می‌دهم، فراموش کرد «انشاء الله» بگوید وحی قطع شد.<sup>۲۱</sup>

### نکات:

**اول:** در اصل قضیه اختلاف واضطراب شدید است.

در اینکه از چند چیز سؤال شده است روایات اختلاف و اضطراب دارند، در یک جا آمده است که تنها از «روح» سؤال کردند.<sup>۲۲</sup> در جای دیگر آمده که تنها از ذوالقرنین پرسش شد.<sup>۲۳</sup> در روایتی آمده از سه چیز «روح، ذوالقرنین و اصحاب کهف»<sup>۲۴</sup> پرسیدند. در مورد دیگری است که از سه چیز «اصحاب کهف، ذوالقرنین و داستان موسی و فتی» سؤال شد،<sup>۲۵</sup> در نقلی آمده از چهار چیز «اصحاب کهف، موسی و خضر، ذوالقرنین و قیامت» پرسیده شد.<sup>۲۶</sup>

**دوم:** چه کسی این سؤال یا سؤالات را پرسیده است؟ اختلاف واضطراب موجود است، بعضی از روایات بیانگر این است که یهود این سؤال یا سؤالات را پرسیده است.<sup>۲۷</sup> در روایات دیگری می‌گوید قریش به راهنمایی و ارشاد یهود مدینه این سؤالات را از پیامبر ﷺ پرسیدند.<sup>۲۸</sup> مورد دیگری می‌گوید قریش به راهنمایی یهود نجران این سؤالات را از رسول مکرم اسلام سؤال کردند.<sup>۲۹</sup> درجایی هم آمده است که قریش خودش از پیامبر ﷺ چنین پرسش‌هایی داشتند بدون اینکه متعرض یهود مدینه یا نجران بشود.<sup>۳۰</sup>

**سوم:** علامه شعرانی می‌گوید: در این روایات به داستان اصحاب کهف اشاره شده است. قریش طبق بعضی از روایات به راهنمایی یهود از آن پرسش نمود با اینکه داستان اصحاب کهف جزء تاریخ مسیحیت است نه یهود، یهودیان نه از آن اطلاع داشتند و نه به آن اعتقاد.<sup>۳۱</sup>

**چهارم:** آنچه از حالات پیامبر ﷺ در این قضیه مطرح شده و نیز سوره ضحی که مستمسک اصلی طرفداران فترت است نشان می‌دهد که انقطاع وحی در اوائل بعثت بوده است ولی آنچه در تاریخ در مورد سؤالات یهود یا قریش (که ذکر شد) آمده است بازگشت به سال‌های هفتم و هشتم بعثت (که اسلام به آوازه‌ای رسیده و تعداد زیادی از جوانان خالصانه به آن ایمان آورده بودند) دارد که این دو باهم سازگاری ندارد مگر اینکه چند فترت و انقطاع



وحی داشته باشیم چنان که بعضی مدعی آن شده است،<sup>۳۳</sup> البته چنین ادعایی اگر غیر از نزول تدریجی باشد که ظاهرش همین است حقا که از حق به دور می‌باشد.

**پنجم:** شیخ طوسی: طبق این شأن نزول پیامبر ﷺ به پرسش کنندگان فرمودند: فردا به شما خبر می‌دهم ولی فردا جبرئیل نیامد، این درست نیست زیرا اگر پیامبر ﷺ وعده داده باشد که فردا خبر می‌دهم و خبر ندهد، دروغ می‌شود که دروغ از ساحت قدسی پیامبر ﷺ به دور و محال است.<sup>۳۳</sup>

**ششم:** علامه شعرانی: این شأن نزولها درباره داستان اصحاب کهف، ذوالقرنین و روح با عباراتی که در قرآن در مورد این داستانها بیان شده است سازگاری ندارد، زیرا در قرآن آمده «یسئلونک عن الروح...»<sup>۳۴</sup> «یسئلونک عن ذی القرنین...»<sup>۳۵</sup> «وسیقولون ثلاثة رابعهم کلهم...»<sup>۳۶</sup> که همه به صورت صیغه‌های مستقبل به کار رفته‌اند، یعنی این سؤالات و حرف حدیثها در آینده خواهند شد و جواب از قبل برای پیامبر ﷺ آماده و مهیا بوده است.<sup>۳۷</sup> مستقبل بودن صیغه‌ها در تضاد کامل با انقطاع وحی و این که سؤالات قبل از اینکه جواب آنها در اختیار پیامبر ﷺ قرار بگیرد پرسیده شده باشد، می‌باشد.

**هفتم:** علامه شعرانی: این شأن نزول با علم پیامبر ﷺ در تضاد است، طبق روایات متعدد «حداقل روایات شیعه» پیامبر ﷺ و ائمه از گذشته، حال و آینده حداقل آنچه را خودشان بخواهند با خبر هستند طبق این داستان که پیامبر ﷺ چهار روز یا کمتر برای این سؤالات جواب نداشته باشند عجیب است! مخصوصا که مجاری علم پیامبر ﷺ تنها و منحصر به پیک وحی آن هم فقط وحی تشریحی نمی‌باشد، بلکه از راههای دیگر نیز می‌توانست جواب را به دست آورد.<sup>۳۸</sup>

**هشتم:** اکثر مفسران، مخاطب آیه شریفه «ولا تقولن لشاء...»<sup>۳۹</sup> را پیامبر ﷺ دانسته‌اند، روایتی موجود است که مخاطب آیه را مسیحیان نجران می‌دانند نه پیامبر ﷺ، بلاغی می‌گوید: خطابات آیات ذیل را مفسران متوجه به پیامبر ﷺ دانسته‌اند و لیکن چنین نیست و مطلب این است که اکنون خواهید شنید.<sup>۴۰</sup>

وعده خدا عملی شد به این که هیئت نصارای نجران به خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و سخن از اصحاب کهف به میان آمد، یعقوبیان از آنها قول اول، نسطوریان از آنها قول دوم





و مسلمانان به تعلیم پیامبر ﷺ قول سوم را گفتند. عبدالمسیح نصرانی که از علماء نصراری بود قول سوم را تصدیق کرد «تفسیر خلاصه منهج الصادقین» پس از جانب مسلمانان به مسیحیان گفته شد: اکنون که حقانیت اسلام بر شما مکشوف شده اسلام بیاورید، در جواب گفتند: فردا، ایمان می آوریم.

خدا به پیامبر ﷺ فرمود: که به ایشان بگوید: «فردا دیر است» زیرا دمی بر کفر باقی بودن روا نیست تا چه برسد به ساعت‌ها.

از امروز کاری به فردا ممان  
چه دانی که فردا چه گردد زمان؟!  
«فردا، مثال است»

هین مگو فردا که فرداها گذشت  
تا به کلی نگذرد ایام کشت.<sup>۴۱</sup>

این شأن نزول (که بلاغی به آن تمسک نموده) با مکی بودن سوره تناسب ندارد زیرا آنچه در تاریخ آمده است هیئت نجران در مدینه خدمت پیامبر ﷺ رسید و این داستان نیز اگر حقیقت داشته باشد باید مربوط به همان زمان باشد. مکی بودن سوره با عبارت، خدا به پیامبر ﷺ فرمود: که به ایشان بگوید: «فردا دیر است» سازگار نیست.

**نهم:** جواب دادن پیامبر ﷺ به سؤالات طبق اعتراف کسانی که این راه را برای قریش نشان داده بودند، نشانه و نشانگر حقانیت پیامبر ﷺ می باشد «هر چند با تأخیر جواب گفته باشد، زیرا مهم جواب گفتن مطرح شده است نه کیفیت جواب گفتن» و از طرفی تمام مشرکین مکه مخالفت‌شان با اسلام از روی عناد و لجاجت نبود بلکه از باب تدین به دین آباء و اجدادی‌شان که تصور می کردند حق است با اسلام مخالفت می کردند و حقانیت اسلام برای‌شان ثابت نشده بود، «نیز یهودیان و مسیحیان نجران» دلیل این ادعا اسلام آوردن تدریجی اهل مکه است با آن همه مشکلات که قریش برای‌شان به وجود می آوردند باز هم مسلمان می شدند حتی پسر ابولهب جزء این دسته بود، در هیچ تاریخ کسی ادعا نکرده است که بر اثر این جریان حتی یک نفر مسلمان شده باشد، به ویژه بعد از چهل روز یا کمتر که خبر جواب نداشتن پیامبر ﷺ به سؤالات قریش و پیروزی ظاهری آن‌ها باید تمام مردم از قضیه مطلع و با خبر شده باشند اما بازهم عجیب است که هیچ کس اسلام نمی پذیرد.





**دهم:** در این شأن نزول جواب نگفتن پیامبر ﷺ به سؤال از روح را نشانه حقانیت او معرفی شده است و خداوند نیز می‌فرماید «یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۴۲</sup>

«هر چند در مورد روح اختلاف شدید وجود دارد» علامه طباطبائی در این مورد می‌فرماید:

در این روایات آمده که علامت صدق دعوی رسول خدا ﷺ این است که از اصحاب کهف و ذو القرنین جواب بگوید، و از آخری یعنی روح جواب ندهد، و آن جناب از آن دو جواب داد و در پاسخ از روح آیه آمد: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...» و از آن جواب نداد. و شما خواننده محترم در بیان آیه مذکور متوجه شدید که آیه در مقام جواب ندادن نبود و نخواستگی از جواب دادن طرفه برود بلکه حقیقت و واقع روح را بیان می‌کند پس نباید گفت که آن جناب از سؤال درباره روح جواب نداد.<sup>۴۳</sup> در جای دیگر می‌فرماید: و قد زاد سبحانه فی إيضاح حقیقة الروح حیث قال: «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» و ظاهر «مِنْ» آن‌ها لتبیین الجنس کما فی نظائرهما من الآیات، فالروح من سنخ الأمر.

ثم عرف أمره فی قوله: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۴۴</sup> «فبین أُولَا أَنْ أَمْرُهُ هُوَ قَوْلُهُ لِلشَّيْءِ»

«کن» و هو کلمة الإیجاد التی هی الإیجاد و الإیجاد هو وجود الشیء لکن لا من کل جهة بل من جهة استناده إلیه تعالی و قیامه به فقوله فعله.<sup>۴۵</sup>

**یازدهم:** در این شأن نزول با عبارت «وَلَا تَقُولَنَّ...» و عبارت «وَاذْکُرْ رَبَّکَ إِذَا نَسِيتَ...»<sup>۴۶</sup> پیامبر ﷺ به خاطر نگفتن انشاء الله توییخ شده است و خداوند وحی را قطع کرد اما امکان دارد این عبارت فقط راهنمایی و ارشاد باشد و این دو آیه،<sup>۴۷</sup> بازگشت به آیات قبل «اختلاف در تعداد اصحاب کهف» داشته باشد، و توییخی در کار نباشد، بانوی اصفهانی می‌گوید:

ظاهرا این دو آیه مربوط به آیات بالا است و شاید راجع به اختلاف اقوال در عدد اصحاب کهف باشد که اول به پیامبرش امر نموده که به آنان بگو خدا عالم‌تر است به عدد

آن‌ها و به آن‌ها راجع بعدد اصحاب کهف چیزی بر خلاف عقیده آن‌ها مگو و نیز از آن‌ها چیزی مپرس و مگو من فردا به شما خبر می‌دهم مگر این که محول‌نمایی به مشیت الهی.<sup>۴۸</sup>

نظایر آن در قرآن موجود است مثل «لکم دینکم ولی دین» و «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ».<sup>۴۹</sup>

**دوازدهم:** طبق این روایات پیامبر ﷺ انشاء الله گفتن را عمدا ترک نکرده است بلکه فراموش نموده است، از طرفی دیگر از روایات اسلامی به خوبی به دست می‌آید که انسان اگر در حال فراموشی کاری انجام بدهد معذور است، نمونه بارز آن حدیث معروف رفع است، وهیچ کسی نگفته است که به خاطر فراموشی انسان را عقاب و عذاب می‌کنند.

**سیزدهم:** این شأن نزول بیشتر از طریق شیعه روایت شده و اکثر علماء اهل سنت آن را قبول ندارد این روایت با اصل مسلم و مشهور عدم جواز سهو و نسیان بر پیامبر ﷺ در نزد امامیه در تضاد است با توجه به این مطلب یا این روایت از اصل درست نسیت یا اینکه مقصودی دیگری غیر از آنچه از ظاهر روایت به دست می‌آید منظور است. خلاصه، ظاهر روایت قابل پذیرش نمی‌باشد باید توجیه شود.

**چهاردهم:** طبق این شأن نزول در اکثر موارد مدت زمان قطع وحی چهل روز، در یک مورد نیز پانزده روز آمده است.<sup>۵۰</sup>

**پ ۱:** بعضی گفته‌اند: سنگی به انگشت پیامبر ﷺ زدند (که آن حضرت را متألّم و ناراحت نمود) پس فرمود آیا تو نیستی مگر انگشتی که هدف سنگ شده و در راه خدا مصدوم شدی.<sup>۵۱</sup>

#### نکات:

**اول:** در اصل قضیه، اضطراب شدیدی وجود دارد، زیرا در یک جا می‌گوید:

اسود بن قیس، از جندب بن سفیان نقل می‌کند که شاخه خرما به بدن پیامبر ﷺ گیر کرد و انگشت ایشان را برید و زخمی کرد، فرمود: چیزی نیست، انگشتی زخمی و خون آلود در راه خدا اندک است. پیامبر ﷺ را به خانه بردند و روی تختی که روی آن حصیری بود بستری کردند و زیر سر ایشان بالشی که از لیف خرما انباشته بود نهادند، عمر به حضور آمد و چون حصیر بر پهلوی رسول خدا اثر گذاشته بود آن را دید و گریست. پیامبر فرمود: چه





چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفت: ای رسول خدا، خسرو و قیصر را به یاد آوردم که بر تخت‌های زرین می‌نشینند و لباس سندس و استبرق می‌پوشند. پیامبر ﷺ فرمود: آیا خوشحال نمی‌باشید که برای شما آخرت و برای ایشان دنیا باشد؟ در خانه چند مشک خالی پر باد بود، عمر گفت: اگر صلاح بدانید دستور دهید این‌ها را بیرون ببرند. فرمود: نه، اینها از اسباب و اثاثیه همین خانه است.<sup>۵۲</sup>

در جای دیگر آمده است، جنذب بن عبد الله می‌گوید: درحالی که با پیامبر ﷺ نشسته بودیم در بعضی از جاهایی که می‌نشستیم هنگامی که سنگی به حضرت خورد پس بر حضرت سخت گذشت، و ناخن مبارک خونی شد، و فرمود آیا تو نیستی مگر انگشتی که در راه خدا زخمی شده است.<sup>۵۳</sup>

در نقلی آمده جنذب گفت: با سنگی به انگشت پیامبر ﷺ زدند، پیامبر ﷺ همان شعر را خواند.<sup>۵۴</sup>

در موردی می‌گوید:

ابن الأسود النهدی از پدرش نقل می‌کند: پیامبر ﷺ سوار شد که به طرف غار برود ناخن پایش به چیزی برخورد کرد، حضرت همان شعر را خواند.<sup>۵۵</sup>

در نقلی آمده، أسود بن قیس، از جنذب بجلی روایت می‌کند: با پیامبر ﷺ در غار بودم که انگشتش خونی شد، و همان شعر را خواند.<sup>۵۶</sup>

در جای دیگر آمده است، أسود از جنذب بن عبد الله نقل می‌کند: ابوبکر با پیامبر ﷺ در غار بود دستش به سنگی خورد همان شعر را قرائت کرد.<sup>۵۷</sup>

**دوم:** چنان که مشاهده می‌شود راوی تمام این جریان‌ها یک نفر است اما عبارات آنقدر پراکنده است که باور اصل قضیه را مشکل می‌کند، یعنی اگر این اضطراب از چند راوی می‌بود ممکن بود پذیرفته شود اما از یک نفر قابل باور نیست.

**سوم:** ابن اثیر در مورد داستان که جنذب با پیامبر ﷺ در غار بوده می‌گوید: قلت: و هذا و هم، فان جنذبا البجلی لم یکن مع النبی ﷺ فی الغار، و لا کان مسلما ذلک الوقت، فلو لم یقل: کنت مع النبی ﷺ، لکان الأمر أسهل، إلا أن یكون أراد غارا آخر فتمکن صحته، علی أنه إذا أطلق لم یعرف إلا الغار الذی اختلفی فیہ النبی ﷺ لما هاجرہ.<sup>۵۸</sup> «بودن جنذب بجلی با پیامبر در غار توهمی بیش نیست زیرا جنذب با پیامبر در غار نبود و اصلا در آن زمان مسلمان

نبود، هرچند اگر نمی‌گفت که با پیامبر در غار بودم می‌شد که توجیه برای آن بیان کرد مگر این که غار دیگری منظور او بوده هرچند ممکن است صحیح باشد ولی زمانی که مطلق آورده شود فقط همان غاری که پیامبر هنگام هجرت به مدینه در آن مخفی شد، به ذهن می‌آید»

**چهارم:** عجیب اینکه اگر پای حضرت در غار خونی شده «همان طور اشاره شد وقتی مطلق به کار برده می‌شود منظور همان غار است که حضرت برای فرار از مکه از آن استفاده کرده می‌باشد» مشرکین یا زن ابولهب یا هرکسی دیگر چطور و از کجا خبر شد که وحی قطع شده و در کجا پیامبر ﷺ را دید تا او را سرزنش کند؟! مگر پیامبر ﷺ چند روز در آنجا ماند تا وحی قطع شده باشد یا پیامبر ﷺ قصد خود کشی کند و... .

**پنجم:** از لحاظ عقلی چه ارتباطی می‌تواند بین زخمی شدن انگشت پیامبر ﷺ و قطع وحی تصور کرد و عجیب‌تر از آن بین قطع وحی و خونی شدن انگشت ابی بکر که ابن اثیر نیز می‌گوید: و فی هذا السیاق غرابه و نکارة. و قال البیهقی: أخبرنا أبو عبد الله الحافظ... عن الأسود عن جندب بن عبد الله. قال: کان أبو بکر مع...<sup>۵۹</sup>

**ششم:** چنان که می‌بینید در مواردی که این داستان در تاریخ ذکر شده «با تمام اختلافی که در آن دیده می‌شود» اثری از ربط دادن آن به قطع وحی دیده نمی‌شود، تنها در برخی از تفاسیر از آن به عنوان سبب فترت یاد شده است.

**هفتم:** در چند مورد از این داستان به طور ضمنی برای خلفا فضیلت سازی شده است مثل مورد اول و آخر که خود بر ساختگی بودن داستان گواهی می‌دهد.

**هشتم:** از آنجا که جندب در اواخر عمر حضرت ایمان آورده بر فرضی که غار غیر از غار حرا باشد، باید این قضیه در مدینه رخ داده باشد، در آنجا مشرکین و زن ابولهب... کجا بودند تا پیامبر را شماتت و سرزنش کنند؟

**ت ۱:** پیامبر ﷺ مریض شد وحی نیامد، اشتکی النبی ﷺ فلم یقم لیلتین أو ثلاثا فاتته امرأة فقاتت یا محمد ما أری شیطانک الا قد ترکک لم تره قریبک لیلتین أو ثلاثا فانزل الله وَالضُّحَى وَاللَّیْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى.<sup>۶۰</sup>



پیامبر ﷺ مریض شد دو یاسه شب برای عبادت بلند نشد زنی آمد پس گفت: ای محمد! شیطان را نمی‌بینم مگر این که تو را ترک کرده است، دو سه شبی است که او را ندیده‌ای تا تو را نزدیک کند، بعد از آن خداوند سوره ضحی را نازل کرد.

### نکات:

**اول:** همان طوری که عرض شد این داستان بر فرضی که واقعیت داشته باشد مربوط به اوایل بعثت می‌باشد، و سوره ضحی نیز در همان اوایل نازل شده است، «یازدهمین یا سومین سوره نازل شده» در آن زمان جز افراد معدودی از اصل نزول وحی خبر نداشتند چه رسد به قطع وحی تا به آن وسیله پیامبر ﷺ را شمامت کنند.

**دوم:** تا زمانی که پیامبر ﷺ دعوت خویش را علنی نکرده بود مخصوصاً در آغاز بعثت به حضرت و مسلمانان کاری نداشتند زیرا از آن‌ها احساس خطر نمی‌کردند و افراد دیگری نیز قبل از پیامبر ﷺ رسماً از دین قریش جدا شده بودند مثل ورقه بن نوفل و زید؛ وقتی سران قریش متوجه شدند که این دعوت موقعیت‌شان را به خطر می‌اندازد بر علیه مسلمانان شروع به دسیسه چینی و تصمیم به آزار اذیت آن‌ها گرفتند، شاهد این مدعا روایت معروف، نماز پیامبر ﷺ، خدیجه و علی در کنار کعبه است بدون اینکه کسی مزاحم‌شان شود.

عقیف کندی گوید: من یک مرد بازرگان بودم، و در ایام حج وارد مکه شدم، نزد عباس رفتم. هنگامی که پیش او بودیم، مردی پدید آمد که رو به کعبه ایستاد و نماز بجا آورد سپس زنی آمد و با او نماز خواند. بعد از آن نوجوانی رسید و با آن دو نماز خواند. من پرسیدم ای عباس این چه دینی است؟ پاسخ داد: این محمد برادرزاده من است ادعا می‌کند که خدا او را فرستاده و او می‌گوید: گنج‌های خسرو و قیصر به روی او گشوده خواهد شد این همسر او خدیجه است که به او ایمان آورده، این نوجوان هم علی بن ابی طالب است که به او ایمان آورده است. به خدا سوگند من کسی را روی زمین نمی‌شناسم که به این دین گرویده باشد جز این سه شخص. عقیف می‌گفت: ای کاش من هم چهارمی بودم.<sup>۶۱</sup>

**سوم:** طبق این روایات، پیامبر ﷺ یا مسلمانان کاری نکرده‌اند که موجب قطع وحی

گردد.



**چهارم:** در تمام روایات که این واقعه به عنوان سبب فترت بیان شده است مدت زمان قطع وحی دو تا سه روز بیان شده است.

**پنجم:** آیا پیامبر ﷺ فقط به خاطر تأخیر دو سه روزه وحی، مضطرب می‌شود «مخصوصاً که در بین فاصله‌های نزول تدریجی از این زمان‌ها زیاد فاصله می‌شود» تا آنجا که به اصل نبوت خود شک کند و یا قصد خودکشی نماید، یا همسر باوفایش خدیجه به او بی‌احترامی و شک کند.

**ششم:** نماز شب برای پیامبر ﷺ واجب است نه مستحب؛ چطور پیامبر ﷺ به خاطر مریضی و وظیفه واجب خودش را ترک می‌کند آن هم مثل نماز که در هیچ صورتی نباید ترک شود در این روایات بیان نشده که حال حضرت آنقدر بد بوده که نتوانسته به نماز بلند شود، در این صورت باز چطور خداوند پیامبرش ﷺ را به خاطر مریضی که در اختیارش نمی‌باشد و از طرف خداوند است مجازات می‌کند، که در این صورت با علامت سؤال بزرگ‌تر یعنی عدالت خداوند مواجه خواهیم شد، خلاصه نسبت دادن ترک واجب به پیامبر ﷺ کار درست و شایسته او نمی‌باشد همان طور که نسبت دادن بی‌عدالتی به خداوند شایسته‌اش نمی‌باشد.

**هفتم:** اصلاً چه رابطه‌ای ممکن است بین قطع وحی و مریضی پیامبر ﷺ وجود داشته باشد.

**هشتم:** مَلک برای غیر انبیا به ویژه مشرکان قابل رؤیت نمی‌باشد، از کجا فهمیدند که ملک خدمت پیامبر نیامده است مخصوصاً که می‌گویند «ما اری شیطانک» «ما رأیتُ شیطانک».

**ن ۱:** سگی وارد خانه پیامبر ﷺ می‌شود و در زیر تخت پیامبر ﷺ می‌رود همان جا می‌میرد چند روزی وحی قطع می‌شود وقتی جبرئیل می‌آید پیامبر ﷺ علت تأخیرش را می‌پرسد در جواب می‌گوید آیا نمی‌دانی که ما در خانه‌ای که در آن سگ و صورت «نقاشی» باشد فرود نمی‌آییم.<sup>۶۲</sup>

#### نکات:

**اول:** در اصل قضیه اختلاف وجود دارد. یک جا می‌گویند حفص بن سعید القرشی، قال: حَدَّثَنِي أُمِّي، عَنْ أُمِّهَا حَوَّلَةَ - وَكَانَتْ خَادِمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنْ جَرَوْا دَخَلَ الْبَيْتَ، فَدَخَلَ



تحت السریر، فمکت نبی اللہ ﷺ آیاماً لا ینزل علیہ الوحی. فقال: یا خولۃ! ما حدث فی بیتی؟ جبریل علیہ السلام، لا یأتینی! قالت خولۃ: [فقلت] لو هیأتُ البیت، وکنستہ. فأهوئتُ بالمکنسۃ تحت السریر.

فإذا شیءٌ ثقیلٌ، فلم أزل حتی أخرجتہ، فإذا جروٌ میت، فأخذتہ فألقیتہ خلف الجدار. فجاء نبی اللہ ﷺ تُرَعْدُ لِحَیْاهُ. وکان إذا نزل علیہ الوحی استقبلتہ الرُّعْدَةُ. فقال یا خولۃ، دَثِّرِ بِنِی، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: وَالضُّحَى وَاللَّیْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى].<sup>۶۳</sup>

خادمه حضرت می گوید: بچه سگی داخل خانه شده در زیر تخت پیامبر ﷺ رفته و مرده چند روزی گذشت پیک وحی نیامد، پیامبر ﷺ فرمود: ای خوله در خانه من چه شده است که وحی نازل نمی شود خوله می گوید با خود گفتم خانه را جارو کنم اگر چیزی باشد معلوم می شود، پس با جارو زیر تخت را تمیز می کردم که به چیز سنگینی برخوردم تا این که آن را در آوردم ناگهان دیدم مرده سگی است پس آن را گرفتم و پشت دیوار انداختم در این هنگام پیامبر ﷺ آمد ریش حضرت برخواست و بلند شده هر وقت جبرئیل نازل می شد پیامبر ﷺ را لرزه فرا می گرفت، پس فرمود: ای خوله مرا بیوشان بعد از آن خداوند سوره ضحی را نازل کرد.

در جای دیگر آمده: قال ابن زید: السبب فیہ کون جرو فی بیتہ للحسن و الحسین، فلما نزل جبریل علیہ السلام، عتابہ رسول اللہ علیہ الصلاة و السلام، فقال: «أما علمت أنا لا ندخل بیتا فیہ کلب و لا صورة».<sup>۶۴</sup>

سبب قطع وحی، بودن بچه سگی از حسنین در خانه پیامبر ﷺ می باشد، چون جبرئیل نازل شد پیامبر ﷺ او را عتاب کرد که چرا دیر آمدی جواب داد آیا نمی دانی که ما در خانه ای که در آن سگ و نقاشی باشد داخل نمی شویم.

در موردی آمده است: بعضی از زن های حضرت سگ بچه ای در منزل داشتند و آن را می پروراندند و حضرت اطلاعی از این کار نداشت چند روز وحی قطع گردید. وقتی جبرئیل آمد و پیامبر ﷺ از تأخیر وحی از وی سؤال نمود گفت: ندانی که ما در خانه ای که در آن سگ یا صورت باشد داخل نمی شویم.<sup>۶۵</sup>





**دوم:** این واقعه در اول بعثت یا حداقل در مکه بوده است، وجود توله سگی برای حسنین قطعا دروغ است دروغی که شاخ و برگ آن چشم سازندگانش را کور و دلشان را مهر نموده است که چنین مطلب واضحی را به هم بافته و وضع کرده‌اند «زیرا حضرت علی و حضرت زهرا در مدینه ازدواج نمودند» بیشتر شاید می‌خواستند مقام سرور جوانان اهل بهشت را به زعم خودشان خدشه دار کنند، تا شاید از سگ بازی و میمون بازی‌های امثال یزید بکاهند، چنین چیزهایی را به عنوان حدیث در بین مردم اشاعه می‌دادند.

**سوم:** هر چند پیامبر ﷺ بعد از مرگ خدیجه، عایشه را برای خودشان خواستگاری نمودند اما در مدینه عقد نمودند و هیچ کس مدعی قطع وحی در مدینه نشده است.

**چهارم:** اما داستان خوله خادمه، در فضای آب هوای گرم عربستان اگر لاشه وجود داشته باشد در بین چند ساعت بوی تعفن فضا را پر می‌کند چطور شد پیامبر ﷺ و باقی اهل خانه تا چند روز آن را درک نکرده بودند، آن هم در زیر تخت خوابش و تنها در وقت تمیز کردن اتاق متوجه چیز سنگینی می‌شود «حتی تا آن زمان نیز نفهمیده و بویی احساس نکرده‌اند!» وقتی آن را از زیر تخت در می‌آورد تازه متوجه می‌شود که لاشه سگ در اتاق شان بوده است.

اگر چنین نسبتی را به کودن‌ترین اهل عالم بدهد از آن منزجر می‌شود معاذ الله چگونه بعضی‌ها چنین نسبتی را به اشرف مخلوقات و اعقل عقلا می‌دهند، اگر چنین نسبتی به خود این نویسندگان داده شود قطعا ناراحت و از آن منزجر می‌شوند.

**پنجم:** در روایاتی که این واقعه سبب قطع وحی معرفی شده است، مدت زمان قطع وحی را سه تا چهار روز دانسته است.

**ششم:** حدیث که خوله بیان می‌کند با عبارت «ما ودّعک ربک و ما قلی» تناسبی ندارد.

**هفتم:** در این سه روایت، وجود لاشه سگی در خانه پیامبر مانع آمدن پیک وحی بیان شده است سؤال اینجاست مگر جبرئیل فقط در خانه بر پیامبر نازل می‌شد و جایی خارج از خانه برای این کار وجود نداشت تا وجود لاشه سگی مانع آن نباشد.



**ج ۱:** انگوری را عثمان بن عفان برای برای پیامبر ﷺ خریداری نمود؛ متکدی آمد آن را با تکدی‌گری از پیامبر ﷺ در خواست کرد و پیامبر ﷺ به او عنایت کرد بار دیگر عثمان آن انگور را خرید و به پیامبر ﷺ هدیه کرد بار دوم آمد و پیامبر ﷺ به او عنایت کرد، در مرتبه چهارم پیامبر ﷺ به آن گدا فرمود: تو تاجری یا گدا؟! همین موجب قطع وحی شد.<sup>۶۶</sup>

### نکات:

**اول:** بر فرض صحت معلوم نیست که قائل عمل عثمان را سبب فترت دانسته، یا سائل، و یا گفتار پیامبر ﷺ را؟! در اینکه کدام یک از این‌ها سبب فترت باشد تناسب بیشتری دارد؟ البته باید گفت هیچ کدام!

**دوم:** معلوم نیست راوی قصد داشته سبب فترت را بیان کند یا فضیلتی برای خلیفه؛ قطعاً با دومی تناسب بیشتری دارد تا اینکه سبب فترت.

**سوم:** فترت قبل از سوره ضحی که سومین سوره و یا یازدهمین سوره در ترتیب نزول می‌باشد عثمان در آن زمان اصلاً مسلمان نشده بود تا چنین کاری انجام داده باشد.

**ج ۱:** در سیره ابن هشام آمده است.

قال ابن هشام: و حدثني من أثق به، أن جبريل عليه السلام أتى رسول الله ﷺ، فقال: أقرئ خديجة السلام من ربها، فقال رسول الله ﷺ: يا خديجة، هذا جبريل يقرئك السلام من ربك، فقالت خديجة: الله السلام، و منه السلام، و علي جبريل السلام.

قال ابن إسحاق: ثم فتر الوحى عن رسول الله ﷺ فترة من ذلك، حتى شق ذلك عليه فأحزنه، فجاءه جبريل بسورة الضحى، يقسم له ربه، و هو الذى أكرمه بما أكرمه به، ما ودَّعه و ما قلاه، فقال تعالى: وَ الضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى. مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى.<sup>۶۷</sup>

ابن هشام می‌گوید: کسی که به او اعتماد دارم و ثقه می‌دانم به من نقل کرد که، جبرئیل خدمت پیامبر ﷺ رسید بعد گفت برای خدیجه از جانب پروردگارش سلام برسان پس پیامبر ﷺ فرمود: ای خدیجه این جبرئیل است برای تو از جانب خداوند سلام می‌رساند، خدیجه عرض کرد خدا سلام و سلام از جانب خداست، و بر جبرئیل سلام.



ابن اسحاق گفت بعد از آن وحی از پیامبر ﷺ قطع شد که سبب فترت آن بود بر پیامبر ﷺ سخت تمام شد تا اینکه جبرئیل با سوره ضحی نازل شد.

### نکات:

**اول:** چیزی که در این جا تناسبی با عبارت «ما ودعک ربک و ما قلی» داشته باشد وجود ندارد «این مطلب در دو مورد بعدی نیز صادق است»

**دوم:** معلوم نیست که سلام خداوند موجب قطع وحی شده یا جواب خدیجه.

**ح ۱:** و أخرج الحاكم عن زيد بن أرقم رضي الله عنه قال لما نزلت تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَىٰ إِلَيَّ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ فَقِيلَ لَامْرَأَةَ أَبِي لَهَبٍ أَنَّ مُحَمَّدًا قَدْ هَجَاكَ فَاتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْمَلَأِ فَقَالَتْ يَا مُحَمَّدُ عَلَامُ تَهْجُونِي قَالَ انْصِي وَاللَّهُ مَا هَجَوْتِكِ مَا هَجَاكَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَتْ هَلْ رَأَيْتَنِي أَحْمَلُ حَطْبًا أَوْ رَأَيْتَ فِي جِيدِي حَبْلًا مِنْ مَسَدٍ ثُمَّ انْطَلَقَتْ فَمَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيَّامًا لَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ فَاتَتْهُ فَقَالَتْ مَا أَرَىٰ صَاحِبِكِ إِلَّا قَدْ وَدَعَكَ وَفَلَاحُ فَانْزِلْ اللَّهُ وَالضُّحَىٰ وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَىٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ.<sup>۶۸</sup>

زيد بن ارقم: چون سوره تبت نازل شد، برای زن ابولهب گفته شد محمد تو را هجو نموده است. نزد پیامبر ﷺ آمد در حالی که پیامبر ﷺ در بین جمعیت بود گفت: ای محمد! علنی مرا هجو می کنی پیامبر ﷺ: قسم به خدا من تو را هجو نکرده ام و این خداوند است که تو را هجو کرده است پس گفت آیا مرا می بینی که هیزم حمل می کنم؟ و آیا بر گردن من ریسمان و لیفی از خرما می بینی، بعد رفت. چند روزی وحی نازل نشد دوباره ام جمیل خواهر معاویه آمد و گفت همراهت را نمی بینم مگر اینکه تو را ترک و رها کرده است، خداوند سوره ضحی را نازل فرمود.

**نکته:** معلوم نیست قائل نزول سوره تبت را سبب فترت دانسته یا فرمایش پیامبر ﷺ را؟ و یا حرف دختر ابوسفیان و زن ابولهب را؟ «امان از کرامت حمالة الحطب که مسلمانان از آن بی اطلاع مانده اند!»

**خ ۱:** از ابن عباس وضحاک روایت شده: حلف النبی علی یمین فمضی له اربعون لیلة فانزل الله، ولا تقولن...<sup>۶۹</sup>



پیامبر ﷺ سوگند راست یاد نمود، چهل شب گذشت آیه نازل شد و البته درباره هیچ چیز مگو که محققا من آن را فردا انجام دهنده‌ام، مگر اینکه (بگوئی): اگر خدا بخواهد، و پروردگارت را بیاد بیاور آنگاه که فراموش کردی و بگو: توقع دارم که پروردگارم مرا به راه صواب رهبری کند نزدیک‌تر از فردا.

### نکات:

**اول:** چیزی که تصریح به قطع شدن وحی کند وجود ندارد بلکه فقط می‌گوید نزول بعدی چهل روز بعد آن هم با آیه خاص بوده است و نیز بیان نشده است که در این مدت جبرئیل با آیات دیگری خدمت حضرت نرسیده است.

**دوم:** سوره‌های کهف و ضحی هر چند هر دو مکی می‌باشند اما فاصله نزول و ترتیب آن‌ها زیاد است، قابل توجه است که سوره ضحی جزء سوره‌هایی است که یکجا نازل شده است.

**۱۵:** روی آنه علیه الصلاة والسلام قال لجبریل: «ما جئنی حتی اشتقت إلیک، فقال جبریل: کنت إلیک أشوق و لکنی عبدا مأمورا» و تلا: «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ. و چون سوره نازل شد پیغمبر به جبرئیل فرمود: نیامدی تا مشتاق به دیدار تو شدم؛ جبرئیل گفت: و من اشتیاقم به زیارت شما بیشتر بود و لیکن من بنده مأمورم و ما فرود نمی‌آییم مگر به امر و اذن پروردگارت،<sup>۲۰</sup> «وما نزل الا بامر ربک».<sup>۲۱</sup>

### نکات:

**اول:** این سبب فترت در اکثر منابع دنباله همان قسم اول است که سبب قطع وحی رعایت نشدن بهداشت از طرف مسلمانان عنوان شده بود «بعضی گفته‌اند که مسلمان‌ها گفتند: ای رسول خدا وحی بر تو نازل نمی‌شود، فرمود چگونه وحی بر من نازل شود و حال آنکه شما بندهای انگستان را پاک نمی‌کنید، و ناخن‌های خود را نمی‌گیرید، و چون سوره نازل شد پیغمبر...».

**دوم:** در این مورد مسلمانان از نیامدن جبرئیل جویا می‌شود و پیامبر ﷺ تقصیر را به گردن خودشان می‌اندازد با اینکه وقتی جبرئیل می‌آید چیزی دیگر می‌گوید.

**سوم:** از مشرکان و سرزنش پیامبر ﷺ خبری نیست.



**چهارم:** بر فرض واقعیت داشتن فترت، تنها سبب که صلاحیت سببیت برای تأخیر جبرئیل دارد همین مورد است البته ربطی به فترت هم ندارد بلکه یک قضیه حتمی است که هیچ چیزی بدون اذن او انجام نمی‌شود.

**پنجم:** این مطلب در تمام فواصل نزول تدریجی حاکم و صادق است بلکه یکی از فلسفه‌های نزول تدریجی می‌باشد.

### بخش دوم: سرزنش کننده پیامبر ﷺ در این داستان

در اینکه چه کسی پیامبر ﷺ را شماتت و سرزنش کرد «و یا به تعبیر دیگر چه کسی گفته وحی قطع شده است» اختلاف و اضطراب شدیدی وجود دارد که قصد داریم آن‌ها را در ذیل بیاوریم.

**الف - ۲:** شخص پیامبر به همسرش خدیجه می‌گوید: روی عن الحسن أنه قال: أبطأ على الرسول ﷺ الوحى، فقال لخديجة: «إن ربي ودعنى وقلانى، يشكو إليها، فقالت: كلا و الذى بعثك بالحق ما ابتدأك الله بهذه الكرامة إلا و هو يريد أن يتمها لك» فنزل: ما ودَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى. ۷۲

حسن: جبرئیل تا خیر کرد بر پیامبر ﷺ وحی نازل نشد، پیامبر ﷺ به خدیجه فرمود: پروردگارم مرا ترک کرده و بر من غضب نموده است به خدیجه شکایت کرد، خدیجه عرض کرد: هرگز قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است آغاز نکرده خداوند این کرامت را برای تو مگر اینکه می‌خواهد این کرامت را برای تو تمام کند؛ در این هنگام نازل شد «ما ودَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى».

#### نکات:

**اول:** اینکه پیامبر ﷺ به رسالت خویش شک کرده باشد جزء آن دسته خرف‌هایی است که با عقاید هیچ مسلمانی سازگاری ندارد، با شخصیت پیامبر ﷺ که تاریخ برای ما بیان نموده در تضاد کامل است، و عوام هم آن را باور نمی‌کنند چه رسد به اهل علم! عجیب است که بعضی‌ها چنین چیزهای را در کتاب‌های شان آن هم به عنوان حدیث می‌آورند.





**دوم:** فخر رازی می‌گوید: و طعن الأصوليون فى هذه الرواية، و قالوا: إنه لا يليق بالرسول ﷺ أن يظن أن الله تعالى ودعه و قلاه، بل يعلم أن عزل النبي عن النبوة غير جائز فى حكمة الله تعالى، و يعلم أن نزول الوحي يكون بحسب المصلحة، و ربما كان الصلاح تأخير، و ربما كان خلاف ذلك، فثبت أن هذا الكلام غير لائق بالرسول عليه الصلاة و السلام، ثم إن صح ذلك يحمل على أنه كان مقصوده عليه الصلاة و السلام أن يجربها ليعرف قدر علمها، أوليعرف الناس قدر علمها،<sup>۷۳</sup> «اصولين اين روايت را مردود شمرده‌اند، و گفته‌اند سزاوار نيست براى رسول كه گمان كند خدا او را رها کرده است بلکه رسول مى‌داند كه عزل نبى از نبوت در حكمت خداوند جايز نيست، و نيز مى‌داند كه نزول وحى به جهت مصحلت است بعضى وقت‌ها صلاح در دير آمدن و بعضى اوقات در زود آمدن است پس ثابت شد كه اين كلام شايبسته مقام پيامبر ﷺ نمى‌باشد، و بر فرض كه درست باشد حمل مى‌شود بر اين كه مقصود پيامبر ﷺ از اين حرف اين است كه مى‌خواهد با تجربه ميزان علم خديجه را بشناسد و يا اينكه قدر علم او را به مردم بشناساند».

**سوم:** فخر رازی: أن يكون المعنى أن انقطاع الوحي لا يجوز أن يكون لأنه عزل عن النبوة، بل أقصى ما فى الباب، أن يكون ذلك لأنه حصل الاستغناء عن الرسالة، و ذلك أمانة الموت فكأنه يقال: انقطاع الوحي متى حصل دل على الموت، لكن الموت خير لك. فإن ما لك عند الله فى الآخرة خير وأفضل مما لك فى الدنيا،<sup>۷۴</sup> «معناى، و للآخره خير لك من الاولى» اين است كه انقطاع وحى جايز نيست زيرا آن عزل از نبوت است بلکه نهايت چيزى كه ممكن است گفته شود اين است كه بى‌نيازى از نبوت حاصل شده است كه آن هم علامت موت است، مثل اينكه مى‌گويد انقطاع وحى هر زمانى حاصل شود علامت مرگ است، ولى موت براى تو بهتر است زيرا آنچه براى تو نزد خداوند در آخرت است از آنچه برايت در دنيا است بهتر مى‌باشد».

**چهارم:** خداوند متعال داستان‌های پیامبران را در قرآن بازگو می‌کند؛ وحشتی از پیامبران در زمانی که با خداوند و یا ملک مواجه می‌شود دیده نمی‌شود، اگر هم در جایی پیامبری وحشت می‌کند خداوند فوراً او را کمک می‌کند و از وحشت رهایی می‌بخشد. نمونه‌های آن را می‌آوریم؛ در داستان ابراهیم خداوند می‌فرماید: وَأَوْحَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا

تَخَفُ إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ ۷۵ و در دل احساس ترس نمود. به او گفتند: «نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم!».

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَرُوا بِلِغَامِ عَلِيمٍ ۷۶ و از آن‌ها احساس وحشت کرد، گفتند: «نترس (ما رسولان و فرشتگان پروردگار توایم!)» و او را بشارت به تولد پسری دانا دادند. (۲۸)

در داستان موسی می‌فرماید: فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى، قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ۷۷ پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان اژدهایی شد که به هر سو می‌شتافت. گفت: «آن را بگیر و نترس، ما آن را به صورت اولش بازمی‌گردانیم.

وقتی موسی در مقابل ساحران احساس وحشت می‌کند خداوند می‌فرماید: قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى، قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى، فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ۷۸ (ساحران) گفتند: «ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می‌افکنی، یا ما کسانی باشیم که اول بیفکنیم؟!» گفت: «شما اول بیفکنید!» در این هنگام طناب‌ها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می‌رسید که حرکت می‌کند! موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد (مبادا مردم گمراه شوند)! گفتیم: «نترس! تو مسلماً (پیروز و) برتری!

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمُرْسَلُونَ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ۷۹ و عصایت را بیفکن! هنگامی که (موسی) به آن نگاه کرد، دید (با سرعت) همچون ماری به هر سو می‌دود (ترسید و) به عقب برگشت، و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد. ای موسی! نترس، که رسولان در نزد من نمی‌ترسند! مگر کسی که ستم کند سپس بدی را به نیکی تبدیل نماید، که (توبه او را می‌پذیرم، و) من غفور و رحیم!

در داستان لوط می‌فرماید: وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَاءَ بِهِمْ وَقَضَىٰ بِهَيْمٍ دُرْعَاءً وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا أُمَّرَاتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۸۰ هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از دیدن آن‌ها بد حال و دلتنگ شد گفتند: «نترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان قوم باقی می‌ماند.

در داستان داوود نبی می‌فرماید: إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ.<sup>۸۱</sup> در آن هنگام که (بی‌مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آن‌ها وحشت کرد گفتند: «ترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده اکنون در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن!

حال چطور رسول مکرم اسلام که افضل مخلوقات و خاتم پیامبران است در دلش شک ایجاد می‌شود، اما خدا او را یاری نمی‌کند تا جایی که کفار او را سرزنش می‌کنند و یا او قصد خود کشی می‌کند...، فقط وقتی می‌خواهد بالای کوه برود برای خود کشی به او می‌گوید تو پیامبری و باز او را رها می‌کند تا بار دیگر چنین قصدی کند. آیا اصلاً مقام رسالت، شکاکان را سزااست؟!

**پنجم:** عجیب اینکه وقتی فرشته می‌آید به او خبر می‌دهد که تو رسول خدا هستی باز هم به خاطر تأخیر جبرئیل در آوردن وحی قصد خود کشی می‌کند که البته خود این نقل تناقض دارد از طرفی می‌گوید به خاطر نیامدن جبرئیل پیامبر ﷺ بی‌تاب بود از طرفی می‌گوید جبرئیل به او اطمینان داد. بالاخره معلوم نیست که جبرئیل آمده یا نه، و نزول جبرئیل قطعاً دائماً با قرآن نبود تا گفته شود جبرئیل قرآن را همراه خود نیاورده بود، چون آنچه ادعا شده، پیامبر ﷺ برای جبرئیل دل تنگ شده بود نه برای پیام او.

**ششم:** از همه عجیب‌تر این جا است که مدت فترت را سه تا پانزده روز «که اکثر روایات بیانگر آن است» بدانیم یا اینکه پیامبر ﷺ بعد از تصریح ملائکه باز هم قصد خود کشی کند، درست مثل بچه‌ها که لجبازی می‌کنند.

**ب - ۲:** همسر باوفای پیامبر ﷺ حضرت خدیجه: قال السدی: أبطأ عليه أربعين ليلة فشكا ذلك إلى خديجة، فقالت: لعل ربك نسيتك أو قلاك،<sup>۸۲</sup> «پیک وحی چهل شب تأخیر کرد پیامبر ﷺ از تأخیر وحی به خدیجه شکایت کرد، خدیجه در جواب گفت: شاید خدایت تو را فراموش و بر تو غضب کرده است.

عن هشام بن عروه، عن أبيه، قال:





أبطاً جبريلُ عليه السلام، على النبي ﷺ، فجزع جزعاً شديداً. فقالت [له] خديجةُ: قد قَلَاكَ ربُّكَ، لَمَا يَرِي [من] جزعك. فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى: وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى.<sup>٨٣</sup> «عروه می گوید: از وضعیت ناراحتی و فریادت پیدا است که خدا تو را ترک کرده است»  
 عن عبد الله بن شداد رضي الله عنه ان خديجة قالت للنبي ﷺ ما أرى ربك الا قد قلاك فانزل الله وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى.<sup>٨٤</sup>

«عبدالله بن شداد: خدیجه برای پیامبر ﷺ گفت می بینم که خدایت بر تو غضب کرده است، بعد از آن سوره ضحی نازل شد»

عن عروه رضي الله عنه قال أبطاً جبريل عن النبي ﷺ فجزع جزعاً شديداً فقالت خديجة أرى ربك قد قلاك مما يرى من جزعك فنزلت وَالضُّحَى إِلَى آخِرِهَا.<sup>٨٥</sup> «عروه: جبرئیل تأخیر کرد؛ پیامبر ﷺ بسیار بی تابی کرد پس خدیجه گفت: از بی تابی و فریادت پیداست که خدایت تو را رها کرده است بعد والضحی نازل شد»

من طريق عروة عن خديجة قالت لما أبطاً على رسول الله الوحي جزع من ذلك فقلت له مما رأيت من جزعه لقد قلاك ربك مما يرى من جزعك فَأَنْزَلَ اللهُ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى.<sup>٨٦</sup> «عروه از خدیجه نقل می کند که چون نزول وحی تأخیر افتاد و پیامبر ﷺ از آن بی تابی می کرد برای او گفتم از فریاد و بی تابی ات پیدا است که البته خدایت بر تو غضب کرده است پس والضحی نازل شد»

## نکات:

**اول:** آنچه از خدیجه در تاریخ ذکر شده است سراسر رضا و تسلیم در برابر پیامبر ﷺ است یاور پیامبر ﷺ در جاهایی که کسی توان مقاومت نداشت اما او مقاومت کرد، اولین فردی که اسلام را پذیرفت و تا آخرین نفس بر آن پایداری کرد، تمام ثروت خویش را در این راه صرف کرد، در بعضی جاها که وضاعان به ساحت پاک پیامبر ﷺ و ایمان او به خدایش جسارت نموده اند، مقام خدیجه آنقدر برایشان بلند مرتبه و بالا بوده است که او را تسلی دهنده پیامبر ﷺ معرفی کرده اند یعنی به ساحت او نتوانسته اند جسارت کنند و در مورد او چیزی بسازند. حتی بعضی از نویسندگان که این داستان را در مورد پیامبر ﷺ آورده اند، بدون هیچ واکنشی از کنار آن گذشته اند؛ وقتی به خدیجه می رسد می گوید: ولی این سخن با روح بلند که از خدیجه سراغ داریم و آن فداکاری هایی که از او در تاریخ ثبت شده است سازگار نیست.<sup>٨٧</sup>





**دوم:** روایتی که بی‌تابی پیامبر ﷺ را بیان می‌کند، خدیجه را تنها تسلی دهنده‌ی او معرفی می‌کند. در این خبر خدیجه آدمی که به پیامبر ﷺ شک دارد معرفی می‌شود، این دو خبر با هم تعارض دارند بالاخره معلوم نمی‌گردد، خدیجه کسی است که پیامبر ﷺ را تسلی داده یا اینکه خودش به دام شک و شبهه گرفتار آمده است؛ اما آنچه از مقام منزلت این دو بزرگوار در تاریخ بیان شده هیچ کدام از خبرها نمی‌تواند درست باشد هرچند بعضی از علماء والا مقام آن را در کتاب‌های‌شان آورده باشند.

**سوم:** بعضی‌ها خواسته‌اند بدون اینکه از مقام خدیجه کاسته باشند و این اخبار را نیز پذیرفته باشند دست به توجیه زده‌اند، مثل این مورد: قال الحافظ: فالذی یظہر ان من ام جمیل و خدیجه قالت ذلک، ولکن ام جمیل قالتہ شماتة و خدیجة قالتہ توجعا.<sup>۸۸</sup> در حالی که این آقایان برای پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند، گفتن چنین جملاتی «که نمونه‌هایی از آن بیان شد» چگونه می‌تواند از باب دلسوزی باشد! در این که می‌تواند از باب دلسوزی باشد یا شماتت و سرزنش، قضاوت را به شما خوانندگان می‌گذاریم.

**پ - ۲:** حوراء زن ابو لهب، دختر ابو سفیان: إن أم جمیل امرأة أبي لهب قالت له: یا محمد ما أرى شیطانک إلا قد ترکک.<sup>۸۹</sup> بعد از نزول سوره تبت خدمت پیامبر ﷺ رسید، گفت: مرا علنی هجو می‌کند بعد از چند روز وحی قطع شد که زن ابولهب به پیامبر ﷺ گفت: نمی‌بینم شیطانت را مگر اینکه تو را ترک کرده و دشمن داشته است.

**ت - ۲:** یکی از دختر عموهایش: عن جندب رضی الله عنه قال احتبس جبریل عن النبی ﷺ فقالت بعض بنات عمه ما أرى صاحبک الا قد قلاک فنزلت وَ الضُّحیٰ اِلی وَ ما قلی.<sup>۹۰</sup> جندب: جبرئیل نیامد، یکی از دختر عموهایش گفت: نمی‌بینم همراهت را مگر اینکه تو را ترک کرده و دشمن داشته است، پس سوره ضحی نازل شد.

**ث - ۲:** زنی «نامعلوم»: عن جندب البجلی قال اشکی النبی ﷺ فلم یقم لیلتین أو ثلاثا فأنزل الله وَ الضُّحیٰ وَ اللیلِ اِذَا سَجی ما وَدَّعَكَ رَبُّکَ وَ ما قلی.<sup>۹۱</sup> جندب: پیامبر ﷺ مریض شد و دو سه شبی برای عبادت بلند نشد زنی آمد برای پیامبر ﷺ گفت شیطانت را نمی‌بینم

مگر این که تو را ترک گفته و در این دو سه شب نزدیک تو دیده نشده است سوره ضحی نازل شد.

عن جندب قال رمى رسول الله ﷺ بحجر فى أصبعه فقال هل أنت الا إصبع دमित و فى سبيل الله ما لقيت فمكث ليلتين أو ثلاثا لا يقوم فقالت له امرأة ما أرى شيطانك الا قد تركك فنزلت وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى.<sup>۹۲</sup> جندب: باسنگی به انگشت پیامبر ﷺ زدند، پیامبر ﷺ فرمود: آیا تو نیستی مگر انگشتی که خونی شده است و در راه خدا به این زخم زخمی شده‌ای؟! دو سه شبی پیامبر ﷺ بلند نشد زنی برای او گفت شیاطن را نمی‌بینم مگر اینکه تو را ترک کرده است پس والضحی نازل شد.

**ج - ۲:** زنی از قریش: عن الأسود بن قیس، عن جُنْدُب، قال: قالت (امرأة من قریش) للنبی ﷺ: ما أرى شيطانك إلا [قد] ودَّعَكَ. فنزل: وَ الضُّحَى.<sup>۹۳</sup> جندب: زنی از قریش برای پیامبر ﷺ گفت: شیاطن را نمی‌بینم مگر اینکه با تو وداع کرده است.

**ج - ۲:** زنی از نزدیکانش: عن جندب الجلی: لما احتبس جبرئیل عن النبی فقال امرأة من اهله ودَّعَ الشیطان محمدا فانزل والضحی واللیل اذا سَجَى.<sup>۹۴</sup> جندب: چون جبرئیل نیامد زنی از نزدیکانش گفت: شیطان، محمد را وداع کرده است والضحی نازل شد.

**ج - ۲:** مشرکین: عن جندب رضی الله عنه قال أبطأ جبریل علی النبی ﷺ فقال المشرکون قد ودع محمد فانزل الله ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ ما قَلَى.<sup>۹۵</sup> جندب: چون جبرئیل بر پیامبر ﷺ دیر آمد مشرکین گفتند محمد را ترک کرده است بعد والضحی نازل شد.

العوفی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما نزل علی رسول الله ﷺ القرآن أبطأ عنه جبریل آیاما فعیر بذلك فقال المشرکون ودعه ربه و قلاه فانزل الله وَ الضُّحَى وَ اللَّيْلِ إِذَا سَجَى<sup>۹۶</sup> عوفی از ابن عباس نقل می‌کند: چون قرآن بر پیامبر ﷺ نازل شد جبرئیل چند روزی دیر آمد پیامبر ﷺ از آن ناراحت شد مشرکین گفتند پروردگارش او را وداع کرده و دشمن داشته است که سوره ضحی نازل شد.

و أخرج ابن جریر نحوه من مرسل قتاده. ابن جریر به صورت مرسل از قتاده و ضحاک مثل آن را نقل نموده.<sup>۹۷</sup>



## نکات:

**اول:** هر چند ممکن است زن ابولهب، زنی از نزدیکانش و زنی از قریش یا دو مورد اخیر را با یکی از دختر عموهایش را با هم جمع کرد و تعداد موارد اختلاف را کاهش داد یعنی به پنج رساند اما این احتمال از سستی مطلب نمی‌گاهد زیرا اولاً فقط یک احتمال است و دوماً باز هم تعداد موارد اضطراب آن هم از یک راوی آنقدر زیاد است که قابل باور نمی‌باشد.

**دوم:** در مورد هر کدام از اسباب که در اینجا بیان شده جداگانه بحث و در دوری آن‌ها از واقعیت نکاتی بیان شد.

**سوم:** از مورد سوم به بعد یا مدت زمان فترت بیان نشده و یا اینکه بین دو تا سه روز ذکر شده است البته با توجه به نزول تدریجی قرآن و این که جبرئیل دائماً همراه پیامبر ﷺ نبوده، نیامدن دو تا سه روز جبرئیل را قطع وحی پنداشتن اندیشه‌ای غلط و غیراصولی می‌باشد.

**چهارم:** ناراحتی پیامبر ﷺ از حرف گفته شده با صبر و بردباری که از پیامبر ﷺ در تاریخ آمده در تناقض می‌باشد، چطور شخصی که از آزار و اذیت‌های پی در پی قریش ناراحت نمی‌شود حتی وقتی که بر سر مبارکش شکمبه شتر انداختند و یا دندان مبارکش را شکستند، به درگاه خدا دعا می‌کرد خدایا قوم مرا ببخش که نادانند و جاهل، او که به خاطر هدایت نشدن قومش با تمام این اذیت‌ها ناراحت می‌شد خداوند او را دلداری می‌دهد که این قدر برای این قوم جاهل غصه نخورد فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا<sup>۹۸</sup> گویی می‌خواهی به خاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی اگر به این گفتار ایمان نیاورند!

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ<sup>۹۹</sup> گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست بدهی به خاطر این که آن‌ها ایمان نمی‌آورند! چطور چنین شخصیتی با یک زخم زبان این قدر پریشان و مضطرب می‌شود، حتی قصد خود کشی می‌کند یا به تعبیر دیگر به یک حرف بی‌اساس و زخم زبان ناچیز آن هم از دشمنان قسم خورده و معاند، به رسالت خویش شک می‌کند! معاذالله.

**پنجم:** قریش یا زن ابولهب یا هر کدام از مشرکین چه طوری متوجه قطع وحی شدند با اینکه ملک برای آن‌ها قابل رؤیت نبود، از آمدن او باخبر نمی‌شدن چگونه از نیامدنش مطلع



شدند آن هم در بین سه روز که مردم اسرار دسته چندمشان را مدت‌ها از دیگران مخفی نگه می‌دارند، چطور پیامبر ﷺ سِرِّی به این مهمی را حتی تا سه روز نتوانست مخفی کند؟

## بخش سوم: مدت زمان قطع وحی

در این بخش نیز مثل دو بخش قبل، اختلاف و اضطراب شدیدی موجود می‌باشد، که ما آن‌ها را به صورت فهرست وار می‌آوریم.

۱. در بعضی جاها زمانی برای قطع وحی معین نشده است بلکه با عبارات «لَمَّا ابْطَأَ الْوَحْيُ عَنِ النَّبِيِّ، وَبِأَحْتِسَابِ جَبْرِئِيلَ عَنِ النَّبِيِّ» فترت بیان شده است.<sup>۱۰۰</sup>
۲. در مواردی نیز چند روزی «ایاما» به صورت نکره آمده است.<sup>۱۰۱</sup>
۳. دو یا سه روز.<sup>۱۰۲</sup>
۴. چهار روز.<sup>۱۰۳</sup>
۵. دوازده روز.<sup>۱۰۴</sup>
۶. پانزده روز.<sup>۱۰۵</sup>
۷. نوزده روز.<sup>۱۰۶</sup>
۸. بیست پنج روز.<sup>۱۰۷</sup>
۹. یک ماه.<sup>۱۰۸</sup>
۱۰. چهل روز.<sup>۱۰۹</sup>
۱۱. دو سال.<sup>۱۱۰</sup>
۱۲. دو سال و شش ماه.<sup>۱۱۱</sup>
۱۳. سه سال.<sup>۱۱۲</sup>

### نکات:

**اول:** در بین این اقوال، روایاتی که در شأن نزول سوره ضحی نازل شده است اکثر شان انقطاع وحی را دو تا سه روز معرفی می‌کند یک روایت چهار روز،<sup>۱۱۳</sup> روایت دیگری پانزده روز، بیان می‌کند،<sup>۱۱۴</sup> در یک جایی هم به صورت «ایاما» آمده است.<sup>۱۱۵</sup>

روایاتی که انشاء الله نگفتن پیامبر ﷺ را سبب قطع وحی می‌دانند بیشترین مدت قطع وحی را چهل روز بیان می‌کنند؛ و در یک جایی هم پانزده روز بیان شده است.<sup>۱۱۶</sup> اما باقی این اقوال معلوم نیست از کجا بیرون آمده است. برخی‌شان به بعضی از تابعان و برخی دیگر به بعضی از مفسران اولیه نسبت داده شده است.



**دوم:** در روایات شیعه، فترت بیشتر در ضمن داستان انشاء الله نگفتن پیامبر و سؤالاتی که گذشت مطرح شده و در روایت اهل سنت بیشتر داستان مربوط به شأن نزول سوره ضحی می‌باشد.

**سوم:** در روایات شیعه به پیامبر ﷺ نسبت فراموشی «که البته از دید متکلمان شیعه صحیح نمی‌باشد بلکه موافق نظریه متکلمان اهل سنت است» و حزن داده می‌شود، و شماتت و زخم زبان کفار را بیان می‌کند. ولی در روایات اهل سنت به پیامبر ﷺ و همسرش بیتابی شدید، نسبت داده می‌شود تا آنجا که به رسالت مشکوک شده بودند و پیامبر ﷺ حداقل دوبار قصد خودکشی می‌کند «البته جالب است، در تمام روایات که قصد خودکشی پیامبر ﷺ بیان شده آمده است که به بالاترین نقطه کوه‌ها می‌رفت تا خودش را از آنجا پائین بیندازد. مثل این که در آن زمان راهی دیگری برای خودکشی وجود نداشته است، راه‌های دیگر خودکشی را بشر با قافله تکامل و پیشرفت روز افزون علمی به دست آورده است!»

### بخش چهارم: حالت پیامبر ﷺ در این داستان

روایاتی که فترت را بیان می‌کند برای پیامبر ﷺ حالت‌های ناآرام و وحشت زده‌ای را نسبت می‌دهند «البته این نسبت‌ها چنان که گذشت بیشتر در کتب و روایات اهل سنت دیده می‌شود» که بعضی از این‌ها را می‌آوریم.

**الف - ۴:** چون اهل مکه رسول را پرسیدند از حدیث روح و حدیث اصحاب الکهف و حدیث ذو القرنین، رسول گفت: «من آدمی‌ام همچون شما از غایبان خبر نتوانم کرد تا بر من وحی نیاید، فردا بازآید تا شما را خبر کنم»، و نگفت ان شاء الله. خدای عز و جل عقوبت آن ترک استننا را پانزده شبانه روز وحی از رسول ﷺ بازگرفت. کافران شماتت می‌کردند که هین جواب بگو اگر صاحب وحی هستی، و می‌گفتند: ودعه ربه، تا یک راه که جبرئیل آمد و جواب ایشان بی‌آورد. رسول ﷺ او را گفت: «یا جبرئیل، این چه بود که با من کردی؟! دیر آمدی مرا در شماتت دشمنان افکندی». جبرئیل آیت آورد و ما نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ،<sup>۱۱۷</sup> فرمان نبود به آمدن نزد تو مگر به امر پروردگار تو. رسول گفت «چه کردم که این عقوبت آن بود؟». جبرئیل گفت «آنکه گفתי فردا کاری کنم و نگفتی ان شاء الله»، و این آیت فرو آورد «وَلَا



تَقُولَنَّ لِسَيِّءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرُ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ»<sup>۱۱۸</sup>: و یاد کن خدایت را چون فراموش کنی.<sup>۱۱۹</sup>

**ب-۴:** ابو عبد الله الحافظ با اسناد دیگری هم این حدیث (حدیثی که اولین آیات نازل شده بر پیامبر را بیان می‌کند) را از عایشه نقل می‌کرد که در آخر آن این مطلب افزوده شده بود، وحی از پیامبر قطع شد به طوری که اندوهگین گردید و اندوه او به جایی رسید که گاه بر فراز کوه در جستجوی بلندترین نقطه بر می‌آمد تا خود را از آنجا به زمین پرت کند و جبرئیل می‌آمد و می‌گفت تو پیامبر خدایی و نگرانی او آرام می‌شد و دلش قرار می‌گرفت و باز چون انقطاع وحی طول کشید آهنگ همان کار را کرد و باز جبرئیل بر او ظاهر می‌شد و همان سخن را تکرار می‌نمود.<sup>۱۲۰</sup>

**ج-۴:** روی ابن سعد عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما، و الإمام أحمد و البخاری و البيهقی عن الزهري رحمه الله تعالی، قال: إن رسول الله ﷺ لما نزل عليه الوحي بحراء مكث أياما لا يرى جبريل، فحزن لذلك حزنا شديدا، و لفظ الزهري: فتر الوحي فترة فيما بلغنا - غدا (غدا: بعين مهملة: من العدو و هو الذهاب بسرعة، و بإعجامها من الذهاب غدوة) منه مرارا حتى يتردى (يسقط) من رؤوس شواهدق (جمع شاهق و هو الجبل العالی) الجبال.

و لفظ ابن عباس: حتى كاد يغدو إلى ثبير مرة و إلى حراء مرة أخرى، يريد أن يلقى نفسه منه.

فبينما رسول الله ﷺ كذلك عامدا (قاصدا) لبعض تلك الجبال. قال الزهري: فكلما وافى بذروة (أعلاه) جبل لكي يلقى نفسه منه تبدى (أى ظهر) له جبريل فقال له: يا محمد أنت رسول الله حقاً فيسكن لذلك جأشه (بجيم مفتوحة وهمزة ساكنة و قد تسهل فشين معجمة، أى نفسه. قاله الخليل فعلى هذا فقوله) و تقر عينه فيرجع، فإذا طالت عليه فترة الوحي غدا لمثل ذلك، فإذا أوفى بذروة جبل تبدى له جبريل. فقال له مثل ذلك.

قال ابن عباس و الزهري: فتتابع الوحي و حمى.

قال ابن إسحاق و متابعه: و جاءه جبريل بسورة الضحى.<sup>۱۲۱</sup> ابن سعد از ابن عباس، امام احمد، بخاری و بیهقی از زهري روایت نموده‌اند که گفتند چون در حرا جبرئیل بر پیامبر



نازل شد چند وقتی گذشت، پیامبر جبرئیل را ندید از جهت آن پیامبر بسیار محزون شدند، لفظ زهری این است که: قطع شد وحی قطع شدنی در آنچه که بما رسیده است: پیامبر با سرعت یا با گام‌های بلند مکررا خودش را بر بلندی کوه‌ها می‌رساند تا خودش را از بلندی‌ها ببیندازد. و لفظ ابن عباس این است: (آنقدر سخت گذشت که) حتی یک بار بر کوه ثبیره و بار دیگر بر کوه حرا رفت تا خودش را از آن ببیندازد، پس هر زمانی که پیامبر چنین قصدی می‌کرد و بر بالای کوه می‌رفت، زهری گفته هر زمانی که بر نوک قله می‌رفت که خودش را پرت کند جبرئیل ظاهر می‌شد، و عرض می‌کرد: ای محمد! حقا که تو پیامبر خدایی به سبب این حرف جبرئیل، قلب پیامبر آرام می‌گرفت و چشمش روشن می‌شد، و باز می‌گشت، و چون فترت طولانی می‌شد فردا دوباره همان قصد (خود کشی) را می‌کرد، وقتی بر بالای کوه می‌رسید دوباره جبرئیل ظاهر می‌شد و همان حرف را می‌زد. ابن عباس و زهری گفته اند: پس از آن، وحی پشت سر هم آمد و پیامبر حمایت شد، ابن اسحاق گفته بعد از آن جبرئیل با سوره ضحی آمد.

**د-۴:** صالحی شامی در سبیل الهدی از اسماعیلی نقل می‌کند که گفته است: و أما إرادة إلقاء نفسه من رؤوس الجبال بعد ما نبئ فلضعف قوته عن حمل ما حمّله عن أعباء النبوة، و خوفا مما حصل له من القيام بها من مباينة الخلق جميعا، كما يطلب الرجل الراحة من غم يناله في العاجل بما يكون فيه زواله عنه لو أفضى إلى هلاك نفسه عاجلا، حتى إذا تفكّر فيما في صبره على ذلك من العقبي المحمودة صبر و استقرت نفسه.

قال الحافظ رحمه الله تعالى: أما الإرادة المذكورة أولا: ففي صحيح الخبر أنه كانت حزنا على ما فاتته من الأمر الذي بشره به ورقة. و أما الإرادة الثانية بعد أن تبدى له جبريل و قال له: أنت رسول الله حقا فيحتمل ما قاله.

و الذي يظهر لي أنه بمعنى الذي قبله. و أما المعنى الذي ذكره الإسماعيلي فوقه قبل ذلك في ابتداء مجيء جبريل، و يمكن أن يؤخذ مما رواه الطبراني من طريق النعمان بن راشد عن ابن شهاب فذكر نحو حديث البخاري و فيه: فقال: يا محمد أنت رسول الله حقا. قال: فلقد هممت أن أطرح نفسي من حالق الجبل أي من علوه. انتهى. ١٢٢





## نکات:

**اول:** این‌ها نمونه‌هایی از عبارات است که بعضی از نویسندگان در کتاب‌های‌شان آورده‌اند. در نمونه ذکر شده بجز از مورد اول چیزی که تناسبی با «ما ودّعک ربّک و ما قلی» داشته وجود ندارد، و نیز از شماتت و سرزنش کفار خبری نیست.

**دوم:** آنچه که اسماعیلی و ابن حجر برای علت حزن پیامبر ﷺ بیان می‌کند که پیامبر ﷺ یا به خاطر از دست دادن مقام نبوت و رسالت و یا از ترس مخالفت مردم با خودش و یا اینکه احساس می‌کند توان و تحمل این بار «رسالت» را ندارد در هر صورت صلاح را در این می‌بیند که خود کسی کند تا با این مشکلات مواجه نشود، این توجیهات در حقیقت مثل کسی است که می‌خواهد ابرو را درست کند، چشم را کور می‌کند.

علتی که جناب اسماعیلی برای فترت بیان می‌کند با وحی و تسلی جبرئیل «که به اعتراف تمام طرفداران، فترت موجب آرامش پیامبر ﷺ شده است» در تضاد کامل می‌باشد زیرا طبق نظر ایشان پیامبر ﷺ می‌خواست خودکشی کند به دو علت؛ اول احساس می‌کرد نمی‌تواند این بار سنگین را تحمل کند، دوم به خاطر اینکه از مخالفت مردم با خودش می‌ترسید. در حالی که با آمدن پیک وحی، پیامبر ﷺ مسرور و خوشحال و از قصدی که داشت منصرف می‌شد. در حالی که باید بر قصد خودکشی استوارتر می‌شد نه اینکه از آن منصرف شود، و کسی هم مدعی نشده است که جبرئیل به پیامبر ﷺ اطمینان داده باشد که مردم با او مخالفت نمی‌کنند، چنانکه مخالفت‌ها کردند، همان طور که نگرانی اول پیامبر ﷺ طبق ادعای اسماعیلی اصلا با وحی و آمدن جبرئیل قابل برطرف شدن نیست زیرا خود وحی و آمدن جبرئیل موجب این ناراحتی و اضطراب می‌باشد و نیامدنش باید سبب آرامش باشد نه ناراحتی و اندوه. خلاصه معلوم نمی‌گردد که مقام نبوت و آمدن جبرئیل موجب آرامش حضرت است یا ناراحتی ایشان. البته آیاتی که بیان شد مخصوصا آیه شریفه «یا مُوسى لا تَخَفْ إِيَّىْ لا يَخَافُ لَدَىَّ الْمُرْسَلُونَ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّىْ غَفُورٌ رَحِيمٌ». <sup>۱۳۳</sup> چنین تخیلاتی را از اساس باطل اعلام می‌کند زیرا بر فرض ترس، خداوند او را از ترس رهایی می‌بخشد نه اینکه او را با ترسش رها کند، نه رسول مکرم اسلام از حضرت موسی مقامش کمتر می‌باشد و نه ظلمی مرتکب شده تا از بابت آن نزد خداوند خائف و ترسان باشد.

حافظ ابن حجر علتی به مراتب ضعیف‌تر از علت اسماعیلی ارائه می‌کند «هرچند ایشان در صحت آن به نص صریح و صحیح تمسک نموده، البته خبر صحیح که ایشان مدعی





می‌باشد همان اخباری است که هر کدام با نکاتی و تأملاتی بیان شد» زیرا ایشان می‌گویند پیامبر ﷺ به گفته‌های ورقه بن نوفل «که سر انجامش معلوم نیست و کسی نگفته که اسلام پذیرفته باشد» ایمان می‌آورد تا آنجا که به خاطر محقق نشدن آن حاضر است دست به خودکشی بزند اما به حرف پروردگارش و امین وحی مطمئن نبوده باشد، «مخصوصاً بار دوم که این قصد را می‌کند این مطلب آشکارتر می‌شود» معاذ الله پیامبر ﷺ به ورقه ایمان دارد اما به خدا و رسولش (جبرئیل) ایمان ندارد خدا و رسولش از این توصیفات بری و منزّه هستند سبحان الله ورسوله عمّا یصفون.

**دوم:** در مورد بیان حدیث که سور آبدی آورده است تا آنجا که پیامبر ﷺ می‌فرماید: چرا چنین عقوبت شدم، چیزی از قطع وحی و این که پیامبر ﷺ مجازات و عقوبت شده باشد، فهمیده نمی‌شود، این قسمت نیز در اکثر جاهایی که این روایت بیان شده است نیامده و احتمال اینکه برداشت راویان باشد که با روایت خلط شده باشد خیلی زیاد است مخصوصاً که با آیه نازل شده در این جریان «وما ننزل الا بامر ربک»<sup>۱۲۴</sup> تناسب و سازگاری ندارد.

**سوم:** این روایات با یکی از مسلمات عقاید شیعه که عدم جواز نسیان و سهو پیامبر ﷺ است در تضاد می‌باشد که در این صورت یا روایت از اساس درست نمی‌باشد یا چیز دیگری غیر از ظاهر روایت مقصود است زیرا روایت که «انشاء الله» نگفتن پیامبر ﷺ را سبب فترت بیان می‌کند اکثراً از طریق شیعه رسیده، و خوش بختانه علماء اهل سنت نیز آن را تخطئه کرده‌اند.

و قد زيف هذه الرواية القاضي - كما حكاها الرازي - من أوجه. و الحق له. لأنها من مرويات ابن إسحاق عن شيخ مجهول. كما ساقه عنه ابن كثير وغيره، و الله أعلم.<sup>۱۲۵</sup> این روایت را قاضی از چند جهت تضعیف کرده است و حق با او است زیرا این روایت از مرویت ابن اسحاق است که او از شیخ مجهولی روایت نموده است چنان که ابن کثیر و دیگران از او آورده‌اند.

### بخش پنجم: پیامدهای پذیرش فترت و انقطاع وحی

**اول:** تمامی دانشمندان اسلام معتقدند که پیامبر ﷺ عصمت دارد «هر چند در تعریف و دایره شمول آن باهم اختلافاتی دارند اما در اصل عصمت همه اتفاق دارند» این

اسباب که برای فترت بیان شده است با عصمت پیامبر ﷺ در تعارض و تضاد می‌باشد، با عصمت که چه عرض شود با اندک هوش و ذکاوت نیز در تقابل است. به عنوان مثال لاشه سگی چند روز می‌تواند در هوای داغ حجاز در زیر تخت خواب کسی باشد و او متوجه نشود باید توجه داشت که این داستان مربوط به سرزمین حجاز است نه قطب شمال یا جنوب!

**دوم:** داستان‌های مشابه همین داستان درباره زندگی پیامبر ﷺ نقل شده که علما و محققان آن‌ها را نپذیرفته‌اند و جزء ساخته پرداخته‌های ذهن وضاعان دانسته‌اند در حالی که از لحاظ معنا، فرقی با این داستان ندارند و چه بسا که این داستان از آن سخیف‌تر و موهن‌تر می‌باشد مثل افسانه گرانیق، داستان ورقه بن نوفل و مراجعه پیامبر ﷺ نزد او برای اثبات نبوتش، داستان افک، اگر این داستان‌ها با مقام پیامبر ﷺ تناسب ندارند فترت نیز باهمان شأن نزول و اسباب قطعاً قابل پذیرش نمی‌باشد.

آیا قابل پذیرش است که پیامبر ﷺ به رسالت خویش شک کند؟

که در رابطه با تمام مواردی که به عنوان سبب فترت بیان شده است می‌توان این سؤال را تکرار نمود.

### بخش ششم: حکمت‌هایی که برای فترت بیان شده است

برای فترت، فواید و حکمت‌هایی بیان شده است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

**الف - ۶:** اسماعیلی از علماء اهل سنت، فترت را لازمه نبوت عنوان نموده و می‌گوید: کان من مقدّمات تأسیس النبوة فترة الوحي لیتدرّج فيه و یتمرّن علیه، فشق علیه فتوره إذا لم یکن خوطب عن الله تعالی بعد: إنک رسول الله و مبعوث إلى العباد، فأشفق أن یكون ذلک أمراً بدئاً به ثم لم یرد استتمامه، فحزن لذلك، حتی إذا اندرج علی احتمال أعباء النبوة و الصبر علی ثقل ما یرد علیه فتح الله له من أمره بما فتح، قال: و مثال ذلک ما وقع له من أول ما خوطب و لم یتحقق الحال علی جلیتها مثل رجل سمع آخر یقول: الحمد لله. فلم یتحقق أنه یقرأ حتی إذا وصلها بما بعدها من الآیات تحقق أنه یقرأ، و کذا لو سمع قائلاً یقول: خلت الدیار و لم یتحقق أنه ینشد شعراً حتی یقول: محلّها و مقامها. انتهى ملخصاً.<sup>۱۲۶</sup>





**ب-۶:** بهتر این است که گفته شود سبب تأخیر وحی این‌هایی نیست که به نظر بدوی تصور می‌گردد البته حکمتی بالاتر از اینها در کار بوده و چون این سوره «سوره ضحی» ظاهراً مکی است و در مکه در اوایل نزول وحی فرود آمده شاید یکی از حکمت‌های تأخیر وحی این بوده باشد که چون در اول امر نزول وحی یک فشار فوق‌العاده بر بدن مبارکش فرود می‌آمده و بسیار سنگین می‌نموده به طوری که مورخان گویند و نیز در حدیث دارد که هنگام نزول وحی به طوری بدن مبارکش سنگین می‌شد که اگر در آن موقع سوار شتر کهن بود شتر به زمین می‌افتاد و سر تا پای حضرتش را عرق می‌گرفت و تب و لرز عارض وجود مبارکش می‌شد البته بایستی چنین باشد زیرا نزول وحی از عالم (ما فوق الطبیعه) و عالم روحانی بروز می‌نماید و آن وقتی است که شخص نبی ارتباط کامل به عالم مجردات پیدا نموده و چون در ابتدا بدن قوه تحمل آن را ندارد سنگین می‌گردد و می‌افتد تا وقتی به تدریج به عالم وحی مأنوس گردد و بتواند تحمل نماید و شاید برای فراغت بدن مبارکش وحی تأخیر می‌افتاد. <sup>۱۲۷</sup>

**پ-۶:** شاید سرّش این بوده که کفّار بدانند این آیات قرآنی وحی و از جانب حق تعالی فرود آمده نه آنکه حضرت خودش آن را ساخته و به هم بافته است. <sup>۱۲۸</sup>

**ت-۶:** در روایاتی بیان شده است که اگر انسان قسم خورد، تا چهل روز بعد از آن می‌تواند برای قسمش استثنا بیاورد به خاطر اینکه پیامبر ﷺ فرمود فردا جواب شما را می‌دهم ولی فراموش کرد انشاء الله بگویند چهل روز وحی قطع شد و بعد از آن آیه ولا تقولنّ لشاء... نازل شد. <sup>۱۲۹</sup>

### نکات:

**اول:** چنانکه ملاحظه می‌شود قائلین به فترت برای بیان فواید آن مجبور شده‌اند که واژه تدریج را به کار ببرند در حالی که نزول تدریجی یک امری است مسلم که هیچ جای شک و شبهه در آن نیست و قرآن هم برای آن فوایدی بیان نموده است، ولی از فترت وانقطاع وحی در قرآن هیچ اثری دیده نمی‌شود، تنها بعضی از مفسران و سیره نویسان آن را عنوان نموده‌اند، که واقعیت داشتن آن مورد تردید جدی می‌باشد.

**دوم:** مورد اول و دوم تقریباً باهم یکی می‌باشد، و این فایده با نزول تدریجی قرآن حاصل می‌شود بنابراین نیازی به فترت و انقطاع وحی برای بیان چنین فوایدی وجود ندارد.

**سوم:** مورد سوم، اولاً کفار قائل نبودند که پیامبر ﷺ از خودش چیزی بگوید برای همین پیامبر ﷺ را متهم به شاعر بودن «که در عرب جاهلی مساوی بود با رابطه داشتن با جنیان» سحر بودن، جن زده بودن می‌کردند. در ثانی این فایده نیز با نزول تدریجی حاصل می‌شود و به فرض هر چیز دیگری غیر از نزول تدریجی که تحصیل حاصل است نیازی نمی‌باشد.

**چهارم:** مورد چهارم بیانگر یک حکم فقهی است که کسی به آن قائل نشده است به علاوه اینکه بین علت و حکم هیچ تناسب و رابطه‌ای نیست، حکم می‌گوید تا چهل روز بعد از قسم خوردن می‌توان برای آن استثنا قائل شد، علت می‌گوید: زیرا که پیامبر ﷺ استثنا کردن را فراموش نموده تا چهل روز وحی قطع و پیامبر مجازات شده است این دو تناسبی با هم ندارند بلکه با هم در تقابل به نظر می‌رسد.

### بخش هفتم: آیاتی که در مورد آنها ادعای فترت شده است

**الف - ۷:** بعد از اولین آیات سوره اقرأ: گفته شده که پس از نزول نخستین وحی و بازگشت پیامبر ﷺ از غار حراء مدتی نزول وحی قطع شد. مستند این قول روایتی از عایشه و روایتی از جابر بن عبدالله انصاری است. روایت عایشه دلالت دارد که فترت، پس از نزول سوره علق حاصل شده است و روایت جابر دلالت دارد که بعد از این فترت، سوره مدثر نازل شده است. لازم به ذکر است که آیات سوره مدثر هیچ‌گونه دلالتی بر وقوع فترت وحی ندارد.<sup>۱۳۰</sup>

**ب - ۷:** قبل از نزول سوره ضحی: برخی از روایات حکایت از آن دارد که قبل از نزول سوره ضحی نیز فترت وحی اتفاق افتاده است. برخی این امر را قبل از نزول سوره علق و برخی آن را قبل از سوره تبت می‌دانند. از این روایات چنین بر می‌آید که شاهد قرآنی این فترت، آیه ۳ سوره ضحی است در حالی که این آیه و آیات پس از آن حاکی از آن است که مشرکان، از دست رفتن برخی از نعمت‌های دنیوی پیامبر ﷺ مانند مرگ فرزندان و تهی شدن آن حضرت را بر اثر بخشش اموالی که از همسرش خدیجه نزد خود داشت، نشانه وانهادگی و خشم پروردگار می‌دانستند، که این آیات، این تصور باطل را رد کرده و نعمت‌های اخروی را از نعمت‌های دنیوی برتر شمرده و ضمن برشمردن برخی نعمتهایی که خدا در دنیا به آن حضرت داده است، به او اعطای نعمتی رضایت‌بخش را وعده می‌دهد.<sup>۱۳۱</sup>



البته این توجیه با ترتیب نزول آیه نمی‌سازد زیرا در آن زمان نه ثروت خدیجه از بین رفته بود و نه فرزندان حضرت نه پیامبر ﷺ تهی دست شده بود.

آقای قرشی نیز شبیه همین مطلب را بیان می‌کند.

آیه «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى» نشان می‌دهد که جریانی در کار بوده و سبب نزول این سوره گشته است ولی قطع وحی را نمی‌شود باور کرد، از آیه «وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّكَ مِنَ الْأُولَى» و ما بعد آن می‌شود احتمال داد که وسائل مادی علت نزول بوده است، یعنی آن حضرت از لحاظ مالی وسعت نداشته و مشرکان گفته‌اند: اگر پیامبر است چرا خدا به او ثروت نمی‌دهد تا زندگی‌اش رو به راه باشد چنان که در سوره فرقان می‌خوانیم که گفتند: «أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزًا أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا...»<sup>۱۳۲</sup> یا گنجی (از آسمان) برای او فرستاده شود، یا باغی داشته باشد که از (میوه) آن بخورد (و امرار معاش کند)؟! و یا منظور احتمال مشقت هاست که فکر نکنند این گرفتاری‌ها دلیل قهر خداست و الله العالم.<sup>۱۳۳</sup> این توجیه مطلب خیلی خوبی است ولی با ترتیبی نزول سوره که تقریباً همه آن را مکی و سومین یا یازدهمین سوره نازل شده دانسته‌اند. سازگاری ندارد و مگر احتمالی که آقای قرشی مطرح می‌کند که سوره می‌تواند مدنی باشد مورد توجه قرار بگیرد.

**ج- ۷:** قبل از نزول سوره کهف: در سبب نزول سوره مبارکه کهف آمده است که وقتی قریش نزد رسول خدا ﷺ آمده و از قصه اصحاب کهف و داستان ذوالقرنین سؤال نمودند، پیامبر ﷺ فرمود تا مشرکان فردا برای جواب حاضر شوند. فردای آن روز جبرئیل پیامد و ایامی به تأخیر افتاد.<sup>۱۳۴</sup>

**د- ۷:** در بین سوره مریم، برخی از روایات اسباب نزول، حکایت از آن دارد که در فاصله بین آیات سوره مریم نیز فترت وحی رخ داده است. برخی از روایات همان داستانی را بیان می‌کنند که درباره سوره کهف گفته شد. در برخی دیگر نیز آمده است که چندی جبرئیل نزد پیامبر ﷺ نیامده بود، سپس وقتی که آمد، رسول خدا به او گفت: «چه چیزی تو را مانع گردید که نزد ما بیایی؟» جبرئیل گفت: «چگونه نزد قومی بیایم که ناخن خود را نمی‌چینند و مسواک نمی‌کنند؟» و این آیه را قرائت کرد: «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ»<sup>۱۳۵</sup> «البته در این مورد اخیر، مستند ما فقط ادعای همین وبلاگ است در جای دیگری ندیده‌ام» به نظر می‌رسد با توجه به مضمون آیه «وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ» چنین داستان‌هایی بر این آیه تطبیق شده است.<sup>۱۳۶</sup>



## پی نوشت‌ها:

- ۱- سبیل الهدی ج ۲ ص ۲۲۲-۲۲۷
- ۲- مثل فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، بوستان کتاب، قم، ج ۲۴، ۱۳۸۵ ش، ج ۱؛ منشور جاوید، جعفر سبحانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، تهران، ج ۳، ۱۳۷۳ ش، ج ۶؛ مفاهیم قرآن، جعفر سبحانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، ج ۴، ۱۴۱۳ ق، ج ۷.
- ۳- <http://www.imamhadi.com>
- ۴- قدر/۴.
- ۵- لسان العرب، ج ۸، ص ۲۷۶.
- ۶- العین، ج ۱، ص ۱۳۵.
- ۷- مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، تحقیق: سید احمد حسینی، مرتضوی، تهران، ج ۳، ۱۳۷۵ ش، ج ۴، ص ۳۷۹.
- ۸- التحقیق، فی کلمات قرآن کریم، حسن مصطفوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۲۹۰ ش، ج ۱، ص ۴۳.
- ۹- لسان العرب، ج ۵، ص ۴۳.
- ۱۰- همان؛ العین، ج ۸، ص ۱۱۵.
- ۱۱- العین، ج ۸، ص ۱۱۵.
- ۱۲- همان.
- ۱۳- فرهنگ ابجدی عربی فارسی، رضا مهبیار، بی تا، ص ۱۰۴.
- ۱۴- همان.
- ۱۵- العین، ج ۳، ص ۳۲۰.
- ۱۶- لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۷۹.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- تاریخ قرآن، سید محمدباقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۲۱، ۱۳۸۴، صص ۲۸-۳۷.
- ۱۹- شوری/۵۱.
- ۲۰- مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ترجمه: رضا ستوده، فراهانی، تهران، ۱۳۶۰ ش، ج ۲۷، ص ۱۳۸.
- ۲۱- همان.
- ۲۲- احکام القرآن، ج ۳، ص ۱۲۴۳؛ اسباب النزول واحدی، ص ۳۰۰؛ الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۴، ص ۶۴۶.
- ۲۳- اسباب النزول واحدی، ذیل آیه ۸۳ سوره کهف.



- ۲۴- تفسیر سوراآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد سوراآبادی، تحقیق: علی اکبر سعیدی سیرجانی، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۸۰ ش، ج ۲، ص ۱۴۱۹.
- ۲۵- المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ج ۵، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۳، ص ۲۶۲.
- ۲۶- همان، ص ۳۰۰.
- ۲۷- الوجیز، همان، احکام القرآن همان.
- ۲۸- المیزان، ج ۱۳، ص ۲۶۲.
- ۲۹- همان، ص ۳۰۰.
- ۳۰- تفسیر سوراآبادی، ج ۲، ص ۱۴۱۹؛ التبیان، محمدبن حسن طوسی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا. ذیل آیه ۲۳ کهف.
- ۳۱- پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی، سید محمدرضا غیاثی کرمانی، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۵ ش، ج ۲، ص ۷۹۲.
- ۳۲- البداية والنهاية، ج ۳، ص ۱۶؛ سبیل الهدی، ج ۲، ص ۲۷۵.
- ۳۳- التبیان، ذیل آیه ۲۳ سوره کهف.
- ۳۴- اسراء/ ۸۵.
- ۳۵- کهف/ ۸۳.
- ۳۶- کهف/ ۲۲.
- ۳۷- پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی، ج ۲، ص ۷۹۲.
- ۳۸- همان.
- ۳۹- کهف/ ۲۳.
- ۴۰- حجة التفاسیر وبلاغ الاکسیر، ج ۴، ص ۱۱۴؛ الوجیز فی تفسیر الکتاب الغدیر، تفسیر علی بن احمد واحدی، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دارالقلم (دمشق)، دارالشامیه (بیروت)، ۱۴۱۵ ق، ذیل آیه ۲۳ کهف.
- ۴۱- مثنوی در ما قبل از عنوان «فی التأخیر آفات».
- ۴۲- اسراء/ ۸۵.
- ۴۳- ترجمه المیزان، ج ۱۳، ص ۳۹۰.
- ۴۴- سوره یس، آیه ۸۴.
- ۴۵- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۷، و أما نسبة الوحی و هو الکلام الخفی إلى الروح بهذا المعنی و هو من الموجودات العینیة و الأعیان الخارجیة فلا ضیر فیہ فإن هذه الموجودات الطاهرة كما أنها موجودات مقدسة من خلقه تعالی کذلک هی کلمات منه تعالی كما قال فی عیسی بن مریم عليه السلام: «وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ









فقد بان بما مر أن الأمر هو كلمة الإيجاد وهو فعله تعالى الخاص به الذي لا يتوسط فيه الأسباب الكونية بتأثيراتها التدريجية وهو الوجود الأرفع من نشأة المادة وظرف الزمان، وأن الروح بحسب وجوده من سنخ الأمر من الملكوت.

وقد وصف تعالى أمر الروح في كلامه وصفا مختلفا فأفرده بالذكر في مثل قوله: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا»: النبأ: ۳۸، وقوله: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ» الماعارج: ۴.

ويظهر من كلامه أن منه ما هو مع الملائكة كقوله في الآيات المنقولة آنفا: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ» «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» «قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ» وقوله: «فَارْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» مريم: ۱۷.

ومنه ما هو منفوخ في الإنسان عامة قال تعالى: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ»: الم السجدة: ۹. وقال: «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»: الحجر: ۲۹، ص ۷۲.

ومنه ما هو مع المؤمنين كما يدل عليه قوله تعالى: «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ»: المجادلة: ۲۲. ويشعر به بل يدل عليه أيضا قوله: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»: الأنعام: ۱۲۲. فإن المذكور في الآية حياة جديدة والحياة فرع الروح.

ومنه ما نزل إلى الأنبياء كما يدل عليه قوله: «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا» النحل: ۲. وقوله: «وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»: البقرة: ۸۷. وقوله: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»: الشورى: ۵۲. إلى غير ذلك.

ومن الروح ما تشعر به الآيات التي تذكر أن في غير الإنسان من الحيوان حياة وأن في النبات حياة، والحياة متفرعة على الروح ظاهرا.

فقد تبين بما قدمناه على طوله معنى قوله تعالى: «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» وأن السؤال إنما هو عن حقيقة مطلق الروح الوارد في كلامه سبحانه، وأن الجواب مشتمل على بيان حقيقة الروح وأنه من سنخ الأمر بالمعنى الذي تقدم الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۳، ص ۱۹۹.

وأما قوله: «وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» أى ما عندكم من العلم بالروح الذى آتاكم الله ذلك قليل من كثير فإن له موقعا من الوجود وخواص وآثارا فى الكون عجيبة بدیعة أنتم عنها فى حجاب.

۴۶- سورة كهف، آيات ۲۳ - ۲۴.

۴۷- مخزن العرفان در تفسير قرآن، سيده نصرت بانوى اصفهانی امين، نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۱ ش، ج ۸، ص ۲۳.

۴۸- كافرون/۶.

۴۹- سبأ/۲۴.

- ٥٠- تفسير سورآبادى، ج ٢، ص ١٤٢٠.
- ٥١- مجمع البيان، ج ٢٧، ص ١٣٨.
- ٥٢- طبقات الكبرى، ج ١، ص ٣٦١.
- ٥٣- سبل الهدى، ج ٩، ص ٣٥٢.
- ٥٤- الدر المنثور فى تفسير المأثور، جلالدين سيوطى، كتابخانه آيه الله مرعشى نجفى، قم، ١٤٠٤ ق، ج ٦، ص ٣٦٠.
- ٥٥- اسد الغابه، ج ١، ص ٩٩.
- ٥٦- همان.
- ٥٧- البدايه و النهايه، ج ٣، ص ١٨٠.
- ٥٨- اسد الغابه، ج ١، ص ٩٩.
- ٥٩- البدايه و النهايه، ج ٣، ص ١٨٠.
- ٦٠- الدر المنثور فى تفسير المأثور، ج ٦، ص ٣٦٠.
- ٦١- الكامل / ترجمه، ج ٧، ص ٦٠، الكامل، ج ٢، ص ٥٧.
- ٦٢- تفسير كبير، ج ٣١، ص ٣١٠.
- ٦٣- أسباب نزول القرآن (الواحدى)، ص ٤٨٢.
- ٦٤- مفاتيح الغيب، ج ٣١، ص: ١٩٢.
- ٦٥- مخزن العرفان در تفسير قرآن، ج ١٥، ص ١٦٩.
- ٦٦- تاريخ اسلام از بعثت نبوى تا حكومت علوى، محمد ابراهيمى و كيانى، دفتر نشر معارف، ١٣٨٢ ش، ص ١٥٩.
- ٦٧- السيره النبويه، عبدالملك بن هشام، الحميرى المعافى، تحقيق: مصطفى السقا و ابراهيم الايبارى و عبدالحفيظ ثبلى، بيروت، دارالمعرفه، بى تا، ج ١، ص ٢٤١؛ البصائر، ج ٥٦، ص ٤٤١.
- ٦٨- الدر المنثور فى تفسير المأثور، ج ٦، ص ٣٦٠.
- ٦٩- لباب النقول فى اسباب النزول، سيد جلال الدين سيوطى، تحقيق: محمد الفاضلى، مكتبه العصريه، بيروت، ج ٢، بى تا، ص ١٤٧.
- ٧٠- ترجمه مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ٢٧، ص ١٣٩؛ الكشف و البيان عن تفسير القرآن، ج ١٠، ص ٢٢٣؛ مفاتيح الغيب، ج ٣١، ص .
- ٧١- مريم/٦٤.
- ٧٢- مفاتيح الغيب، ج ٣١، ص ١٩٢.



- ۷۳- همان.
- ۷۴- همان، ص ۱۹۳.
- ۷۵- هود/ ۷۰.
- ۷۶- ذاریات/ ۲۸.
- ۷۷- طه/ ۲۰-۲۱.
- ۷۸- طه/ ۶۵- ۶۸.
- ۷۹- نمل/ ۱۰- ۱۱ و قصص/ ۳۱.
- ۸۰- عنکبوت/ ۳۳.
- ۸۱- ص/ ۲۲.
- ۸۲- مفاتیح الغیب، ج ۳۱، ص ۱۹۲.
- ۸۳- أسباب نزول القرآن (الواحدی)، ص ۴۸۲.
- ۸۴- الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۳۶۰.
- ۸۵- همان.
- ۸۶- همان.
- ۸۷- تاریخ قرآن، محمود رامیار، امیرکبیر، تهران، ج ۶، ۱۳۸۴ ش، ص .
- ۸۸- مفاتیح الغیب، ج ۳۱، ص ۱۹۲؛ لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۳۶۲.
- ۸۹- لباب النقول فی اسباب النزول ص ۳۶۱؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۳۶۰.
- ۹۰- همان.
- ۹۱- همان.
- ۹۲- همان.
- ۹۳- و أسباب نزول القرآن (الواحدی)، ص ۴۸۱.
- ۹۴- تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۲۹۰.
- ۹۵- الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۳۶۰.
- ۹۶- همان.
- ۹۷- همان.
- ۹۸- كهف/ ۶.
- ۹۹- شعری/ ۳.
- ۱۰۰- لباب النقول فی اسباب النزول، ص ۱۴۷.



- ١٠١- الدرّ المنثور، ج ٤، ص ٣٦٠.
- ١٠٢- الدرّ المنثور، ج ٤، ص ٣٦٠؛ البصائر، ج ٥٦، ص ٤٤١؛ مجمع البيان، ج ٢٧، ص ١٣٨.
- ١٠٣- لباب النقول في اسباب النزول، ص ٣٦٢.
- ١٠٤- البصائر و مجمع البيان، همان.
- ١٠٥- همان.
- ١٠٦- تفسير نمونه، ج ٢٧، ص ٩٦.
- ١٠٧- البصائر، همان.
- ١٠٨- البصائر، ج ٥٦، ص ٤٤١.
- ١٠٩- همان، مجمع البيان، ج ٢٧، ص ١٣٨؛ تفسير صافي، ج ٨، ص ٢٣٨.
- ١١٠- البداية والنهاية، ج ٣، ص ١٦.
- ١١١- همان، سبل الهدى، ج ٢، ص ٢٧٢.
- ١١٢- البصائر، ج ٥٦، ص ٤٤١؛ سبل الهدى، ج ٢، ص ٢٧٣.
- ١١٣- لباب النقول في اسباب النزول، ص ٣٦٢.
- ١١٤- البصائر، ج ٥٦، ص ٤٤١؛ مجمع البيان، ج ٢٧، ص ١٣٨.
- ١١٥- الدرّ المنثور، ج ٤، ص ٣٦٠.
- ١١٦- تفسير سوراآبادى، ج ٢، ص ١٤٢٠.
- ١١٧- مريم/٤٤.
- ١١٨- كهف/٢٣ - ٢٤.
- ١١٩- تفسير سوراآبادى، ج ٢، ص ١٤١٩ - ١٤٢١.
- ١٢٠- دلائل النبوة / ترجمه، ج ١، ص ٢٥٦؛ دلائل النبوة، ج ٢، ص ١٣٨.
- ١٢١- سبل الهدى، ج ٢، ص ٢٧١.
- ١٢٢- همان، ص ٢٧٦.
- ١٢٣- نمل/١٠ - ١١.
- ١٢٤- مريم/٤٤.
- ١٢٥- محاسن التأويل، ج ٧، ص ٢٣؛ مفاتيح الغيب، ج ٢١، ص ٤٥٠.
- ١٢٦- سبل الهدى، ج ٢، ص ٢٧١.
- ١٢٧- مخزن العرفان در تفسير قرآن، ج ١٥، ص ١٧٠.
- ١٢٨- همان.



۱۲۹- تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۲۳۸؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، تحقیق:

حسین درگاهی، وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۵۸.

۱۳۰- <http://www.peyambareomid.blogfq.com>

۱۳۱- همان.

۱۳۲- فرقان/۸.

۱۳۳- تفسیر أحسن الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۶۰.

۱۳۴- <http://www.peyambareomid.blogfq.com>

۱۳۵- مریم/۶۴.

۱۳۶- <http://www.peyambareomid.blogfq.com>

